

حکم حاکم در رؤیت هلال

دریافت: ۸۸/۱۱/۱۹ تأیید: ۸۹/۴/۳۰ حسن مهرآبادی آرانی*

چکیده

از آنجا که مردم گمان می‌کنند مسأله رؤیت و ثبوت هلال، که جزء موضوعات خارجی است، تقلیدی است، به مراجع عظام تقلید مراجعه می‌کنند. از این رو، درصدد پاسخ به این سؤال هستیم که مسأله اعلام رؤیت هلال از وظایف مراجع تقلید است که تقلیدی باشد، یا وظیفه رهبر سیاسی - مذهبی و حاکم شرع است. به عبارت دیگر اعلام عید فطر، وظیفه حکومت است یا مرجعیت؟ برای پاسخ به این پرسش، باید معیارها و شرح وظایف و حوزه کاری مرجعیت تقلید و حکومت اسلامی را بشناسیم، آنگاه بینیم مسأله حکم به ثبوت رؤیت هلال و اعلام عید با کدام یک از این ویژگی‌ها سازگاری دارد. در این راستا، باید توجه داشت که ادله وجوب تقلید از فقها از باب رجوع جاهل به عالم است و فقط در محدوده بیان احکام شرعی فقهی اعتبار دارد و شامل موضوعات احکام نیست؛ زیرا تشخیص موضوع برعهده خود مکلف است و تقلید در آن جایز نیست. به علاوه، صدور حکم حکومتی در خصوص ثبوت رؤیت هلال، جزء اختیارات و وظایف حاکم شرع اسلامی است که به دلیل لازم‌الاتباع بودن، طبیعی است که نمی‌تواند دارای تکثر و اختلاف باشد. بنابراین، اعلام ثبوت رؤیت هلال و اعلام عید منحصراً از اختیارات حاکم شرع و رهبری سیاسی - مذهبی است.

واژگان کلیدی

حاکم اسلامی، رؤیت هلال، مراجع تقلید، حکومت

* محقق سطح سه حوزه علمیه قم.

مقدمه

رؤیت هلال، همواره و در طول تاریخ، کاربردهای زیادی برای انسان داشته است، تا جایی که یکی از نیازهای مهم در امور عبادی به‌شمار می‌رود. از این رو، کاستن از کمبودهای نظری این حوزه و به‌ویژه، پاسخگویی به یکی از پرسش‌های مهم مطرح در آن؛ یعنی تأثیر حکم حاکم در ثبوت هلال، ضروری است. در این پژوهش، تلاش شده است تا حجیت حکم حاکم و ولی فقیه جامع‌الشرایط در زمینه رؤیت هلال اثبات شود.

آیا قول حاکم به تنهایی در ثبوت هلال کفایت می‌کند؟

درباره حجیت حکم حاکم در ثبوت هلال، بحث اساسی این است که آیا هنگامی که رؤیت هلال به واسطه حکم حاکم ثابت شد، مکلف باید به آن حکم عمل کند یا ناگزیر بایستی خود از زبان دو شاهد، رؤیت هلال را بشنود؟ اکثر فقهای گذشته و معاصرین، به حجیت حکم حاکم در ثبوت هلال، فتوا داده‌اند. البته در این زمینه نظریه‌های گوناگونی وجود دارد که در ادامه، دو نظریه قائلین به حجیت و عدم حجیت و ادله آنان را طرح نموده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نظریه اول؛ حجیت حکم حاکم در رؤیت هلال

بسیاری از فقیهان، به ثبوت رؤیت هلال با حکم حاکم، فتوا داده‌اند. شیخ صدوق با استناد به آیه شریفه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره (۲): ۱۹۵)، مخالفت با سلطان را، ورود در تهلكه دانسته است: «من كان في بلد فيه سلطان، فالصوم معه و الفطر معه، لأن في خلافه دخولاً في نهي الله عزوجل، حيث يقول: وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (صدوق، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۷۹)؛ مردمان هر شهر دارای سلطان و حاکم، باید به‌همراه او روزه بگیرند و افطار کنند؛ زیرا مخالفت با او، ورود به نهي خدای عزوجل است که می‌فرماید: «خود را با دست خویش، به هلاکت فرو نیفکنید». علامه حلی، آشکارا حکم حاکم را مانند رؤیت شخص، حجت دانسته و با استناد به حدیث زید شحام؛ «فاذا رأيت الهلال فاصم و اذا رأيت فافطر» (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۷: ۱۸۳) نوشته است: «لأنه يتيقن أنه من رمضان، فلزمه صومه، كما لو حكم به الحاكم» (علامه حلی، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۱۱۹)؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: با دیدن ماه، روزه بگیر و

روزه بگشا. به اعتقاد علامه یقین به رمضان، روزه را الزامی می‌کند؛ همان‌گونه که اگر حاکم شرع، به ثبوت هلال حکم کند، روزه الزامی می‌شود.

از مفهوم کلام علامه در کتاب «منتهی‌المطلب» حجیت حکم حاکم فهمیده می‌شود: «اگر دو نفر، ماه شوال را دیدند و نزد حاکم شهادت دادند، برای شنوندگان شهادت آنان، افطار جایز است. اما اگر نزد حاکم، شهادت دادند، ولی حاکم شرع، آنان را نمی‌شناخت و شهادت آنان را نپذیرفت، تنها برای شنوندگان شهادت، افطار جایز است» (علامه حلی، ۱۴۲۴ق، ج ۹: ۲۳۷).

بر اساس مفهوم کلام علامه، اگر حاکم، با پذیرش شهادت شهود، به ثبوت هلال شوال، حکم کرد، برای دیگران نیز افطار جایز است.

شهید اول در کتاب «دروس» می‌نویسد: «شهادت شاهد، به رمضان یا عیدبودن آن روز، کفایت نمی‌کند؛ بلکه حاکم باید از آنان پرس‌وجو کند. آیا قول حاکم در اثبات هلال، کفایت می‌کند یا خیر؟ قول نزدیک به واقع این است که کفایت می‌کند» (شهید اول، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۲۸۶).

صاحب «مدارک»، پس از نقل قول مرحوم شهید نسبت به ثبوت هلال با حکم حاکم، به دو دلیل، قول حاکم را کافی می‌داند: «۱- به دلیل عموماتی که دلالت دارند بر اینکه حاکم می‌تواند به علم خود عمل کند؛ همان‌طوری که در بقیه احکام، عمل به حکم حاکم واجب است، اگر در نزد وی [بر رؤیت هلال] بینه اقامه شود و او به شهادت آنها، حکم به ثبوت هلال نماید، عمل به حکم او واجب می‌شود...» (موسوی عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۶: ۱۷۰).

صاحب «جوهر» با استفاده از اطلاق ادله نفوذ حکم حاکم و گستره آن، درباره رؤیت هلال گفته است: «به ظاهر، هلال ماه با شهادت بر شهادت هم ثابت می‌شود...؛ همان‌گونه که با حکم حاکم، در صورت مستندبودن به علم [هر چند از طریق بینه و شهادت عدلین] ثابت می‌شود؛ زیرا اطلاق ادله نفوذ حکم حاکم، مانند توقیع شریف و فرمایش امام است که فرمود: «رد حکم آنها، رد حکم معصوم علیه السلام است» و فرقی بین موضوعات مخاصمات و غیر آنها نگذاشته است» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۱۶: ۳۹۵).

سیدمحسن حکیم، در «مستمسک‌العروة»، پس از پذیرش حکم حاکم در ثبوت رؤیت هلال گفته است: «پذیرش عدم حجیت حکم حاکم در رؤیت هلال، نابسامانی را در پی

دارد» (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۸: ۴۶۱).

صاحب کتاب الفقه، پس از بحث درباره حکم حاکم در رؤیت هلال، گفته است: فقیه، در صورت مجهول بودن امر رؤیت هلال، از باب امر به معروف و نهی از منکر و دفع نابسامانی، مکلف به تصدی آن است: «بی شک تصدی حکم رؤیت هلال، برای امام معصوم و نیز فقیه به عنوان نایب امام معصوم، ثابت است؛ مگر در جایی که با ادله، استثنا شده باشد و حال آنکه تصدی امر رؤیت هلال برای فقیه از مستثنیات ادله نیست. در ظاهر امر، در صورت روشن نبودن مسأله هلال، تصدی آن بر فقیه واجب است؛ زیرا از امور حسبیه‌ای است که فقیه، از باب امر به معروف و نهی از منکر و دفع نابسامانی، به آن مکلف شده است؛ همان‌گونه که مردم به مراجعه به فقیه، مکلف شده‌اند. این امر از مهم‌ترین اموری است که شارع مقدس در حوادث واقعه، - چه در اول ماه یا آخر آن - مردم را به مراجعه به راویان حدیث (فقیهان) امر فرموده است» (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹ق، ج ۳۶: ۱۵۸-۱۵۹).

سید عبدالاعلی موسوی سبزواری، پس از نقل اجماع از صاحب جواهر، با استناد به اطلاق توقیع شریف، به‌طور اجمالی حکم فقیه جامع‌الشرائط را در ثبوت هلال پذیرفته و نوشته است: «به‌ظاهر امر، اعتبار حکم حاکم (در ثبوت هلال)، از مسلمات عقلائیه و فی‌الجمله، مورد پذیرش عامه و خاصه است... اما آیا شامل فقیه جامع‌الشرائط امامیه نیز می‌شود؟ [باید گفت] به اقتضای فطرت شیعه امامیه، حکم فقیه جامع‌الشرائط باید در همه جا حجت باشد؛ مگر رادعی از سوی شرع مقدس وجود داشته باشد؛ زیرا به اعتقاد شیعیان، حکم فقیه جامع‌الشرائط، حکم امام معصوم علیه السلام است، از سویی اقتضای عمومات و اطلاقاتی همچون توقیع شریف، نفوذ حکم فقیهان شیعه را در ما نحن فیه در برمی‌گیرد» (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰: ۲۵۹-۲۶۰).

ادله حجیت حکم حاکم در رؤیت هلال

دلایلی بر حجیت حکم حاکم در رؤیت هلال اقامه شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- کتاب

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي

شَيْءٍ فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء: ۴: ۵۹)؛ ای ایمان‌آوردگان! از خدا و پیامبر و فرمانروایان خود، فرمان برید و در هنگام اختلاف و تنازع، به خدا و پیامبر ﷺ رجوع کنید و کسب تکلیف نمایید؛ اگر به خداوند و روز قیامت ایمان دارید.

در این آیه شریفه، مراجعه به «اولوالامر»، از مسلمات و ضروریات و اعتقادات مؤمنان در دین مبین اسلام دانسته شده است.

کلمه (امر) در عبارت (اولوالامر) مربوط به شأن دین یا دنیای مؤمنین است و آیه «وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران: ۳: ۱۵۹) و «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری: ۴۲: ۳۸) مؤید این معنا است.

به اجماع مفسرین، مصداق اصلی آیه شریفه، رسول معظم اسلام و ائمه معصومین هستند.

شیخ انصاری در مورد معنای (اولی الامر) می‌نویسد: «مقصود از اولی الامر کسی است که عرف مردم، رجوع به او را در امور عمومی لازم بدانند؛ آن اموری که در شریعت بر دوش فرد خاصی گذاشته نشده است» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق: ۱۵۳).

امام خمینی رحمته الله علیه نیز می‌فرماید: «آیه به دنبال وجوب پیروی از پیامبر و اولی الامر آمده است. پیروی از پیامبر و اولی الامر فی نفسه، گردن نهادن به اوامر آنان به عنوان زمامدار است و هرگز مراد از اطاعت آنان، اطاعت از احکام الهی نیست؛ زیرا اطاعت از احکام الهی، همان اطاعت از خداوند است، نه اطاعت از پیامبر و اولی الامر. به همین جهت، اگر کسی نماز را به نیت اطاعت از پیامبر ﷺ یا امام علیه السلام به جا آورد، نمازش باطل است. بلی، شکی نیست که اطاعت از آنان در امور مربوط به حکومت، پیروی از خداوند نیز هست؛ زیرا خداوند خود فرمان به اطاعت آنان داده است» (امام خمینی، بی تا(ب)، ج ۲: ۴۷۷).

در آیه فوق، ابتدا امر به اطاعت از خدا شده است و بدیهی است که منظور از آن، اطاعت از خدا در احکام و اوامری است که به وسیله رسول اکرم ﷺ به مردم ابلاغ می‌شود. اما رسول اکرم دارای دو جنبه است:

اول: جنبه بیان احکام الهی که به صورت اجمال و اشاره در قرآن کریم بیان شده است و توضیح و تفصیل آن را رسول اکرم از طریق وحی برای مردم بیان و ابلاغ

می‌کند؛ چنانچه در قرآن، بدان اشاره شده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل(۱۶): ۴۴) و اطاعت از رسول اکرم در این زمینه، مستقیماً اطاعت از خداوند است و شأن آن حضرت، فقط شأن بیان احکام الهی است.

دوم: جنبه تصمیم‌گیری در امور اجتماعی که مربوط به مقام ولایت، زعامت و حکومت آن حضرت است و نه جنبه تبلیغ حکم الهی و این همان مقام و منصبی است که در آیه کریمه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران(۳): ۱۵۹) بدان اشاره شده است. در این آیه، اگر چه، دیگران در شور با رسول اکرم شرکت داده شده‌اند، ولی حق تصمیم‌گیری به خود آن حضرت واگذار شده است تا پس از شور، تصمیم قطعی را بگیرد و با توکل بر خدا فرمان صادر کند.

بنابراین، آیه کریمه، شامل هر دو نوع از فرمانهای رسول اکرم می‌باشد (فرمان حکمی و فرمان حکومتی) و مدلول التزامی و جوب اطاعت در نوع دوم، ثبوت منصب ولایت، رهبری و ریاست کشور اسلامی است؛ زیرا جز ولی امر، کسی نمی‌تواند درباره امور اجتماعی تصمیم بگیرد و بدان فرمان صادر کند. پس اطاعت از رسول اکرم در فرمان حکومتی با اطاعت از خدای تعالی در احکام، کاملاً تفاوت دارد. هر چند اطاعت از او در هر حال به اطاعت از خدا بازمی‌گردد؛ زیرا او منصوب از طرف خدا است؛ چنانچه خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء(۴): ۶۴).

اطاعت از رسول اکرم به صورت مستقل واجب شده است؛ هر چند به سبب مغایرت در معنای دو اطاعت (اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خدا)، این اطاعت تحت امر (اطیعوا) تکرار شده است؛ زیرا اولی، اطاعت از حکم است و دومی اطاعت از حکومت. از این رو، می‌توان گفت که امر به اطاعت از خدا، امری ارشادی است، ولی امر به اطاعت از رسول خدا و اولی الامر، مولوی است؛ زیرا مدلول آن در قسمت دوم، جعل ولایت و زعامت برای ایشان است که نیاز به اعمال مولویت الهی دارد؛ زیرا اولی الامر به هر معنایی که باشد، تنها دارای یک جنبه است و آن، جنبه حکومت و ولایت امر است؛ چرا که وحی بر ایشان نازل نمی‌شود و شاید بدین سبب است که کلمه (اطیعوا) نسبت به ایشان تکرار نشده است و اگر حکمی را بیان کنند، از طریق رسول اکرم و یا با استفاده از قرآن کریم است؛ نه نزول وحی به طور مستقیم و از این رو، در ذیل آیه، مرجع رفع و دفع خصومت‌ها و تنازعها را خدا و رسول معین فرموده است؛ زیرا رجوع به

ولی امر به همین دو (کتاب و سنت) بازمی‌گردد.

خلاصه آنکه در دلالت آیه کریمه بر ثبوت ولایت و زعامت برای رسول اکرم ﷺ و اولی الامر، جای هیچ‌گونه تردیدی نیست و امر به اطاعت از این دو، امر مولوی است؛ هر چند امر به اطاعت از خدا ارشادی باشد (موسوی خلیلی، ۱۴۰۲ق: ۵۶۴ - ۵۶۵).

[اما] حاکمیت فقیه جامع‌الشرائط همانند حاکمیت پیامبران و امامان معصوم است؛ یعنی همان‌گونه که مردم، پیامبر و امامان را در اداره جامعه اسلامی وکیل خود نکردند، بلکه با آنان بیعت نموده، ولایت‌شان را پذیرفتند، در عصر غیبت نیز با جانشینان شایسته و به حق امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که از سوی امامان معصوم به عنوان حاکم اعلام شده‌اند، دست و پیر و پیروی و بیعت می‌دهند. البته پذیرش ولایت فقیه، تفاوت‌هایی با پذیرش ولایت پیامبر و امامان معصوم دارد که یکی از آن تفاوتها این است که بیعت با پیامبر و امام معصوم، هیچ‌گاه قابل زوال نیست؛ زیرا آنان از مقام عصمت در علم و عمل برخوردارند؛ ولی بیعت با فقیه حاکم، اولاً: تا وقتی است که امام معصوم ظهور نکرده باشد؛ ثانیاً: در عصر غیبت نیز تا زمانی است که در شرایط رهبری آن فقیه، خللی پدید نیامده باشد.

حکم رؤیت هلال و ثبوت اول ماه برای روزه یا عید فطر یا ایام حج یا شروع جنگ یا آتش‌بس یا ...، نه در اختیار فرد است و نه در اختیار افراد جامعه؛ نه جزء وظایف مجتهد و مفتی است و نه جزء اختیارات قاضی؛ بلکه فقط حق حکومت و در اختیار حاکم به معنای والی و سرپرست امت اسلامی است. همچنین تحریم حکومتی شیء مباح، مانند تنباکو و نظایر آن از احکام ولایی اسلام است (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۲۳-۲۱۹).

ابن تیمیه (فقیه حنبلی) با استناد به آیه ۵۹ سوره نساء، اطاعت از ولی امر (حاکم سرزمین اسلامی، هر که باشد) را در حکم اطاعت از خدا و پیامبر دانسته و آن را واجب می‌شمرد (ابن تیمیه، ۱۹۶۹م: ۴۰۹).

رشیدرضا در کتاب (الخلافة او الامامة العظمی) با تفسیر آیه «اولی الامر» در آیه ۵۹ سوره نساء، به اهل حل و عقد (داناان ملت) حکومت در اسلام را از آن ملت دانسته است (حداد عادل و همکاران، ۱۳۸۸، ج ۱۳: ۷۹۴).

۲- سنت

دلیل عمده حجیت قول حاکم، در ابواب فقه - که بر فقیه جامع الشرائط نیز در زمان غیبت، منطبق گردیده و بر این مبنا فتوای آنان در ثبوت هلال، حجت می‌باشد - احادیث معتبره است که در ادامه به نقل بعضی از آنها می‌پردازیم:

۲-۱- روایات خاصه

روایاتی نقل گردیده است که تصدی امر رؤیت هلال از طرف حکام شرع و دخالت مستقیم رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام را به اثبات می‌رسانند.

شافعی طبق حدیث نبوی منقول از ابن عباس استدلال کرده است که او گفت: عربی از اهالی حیره، محضر رسول خدا ﷺ رسید و گفت: من ماه را دیده‌ام. حضرت فرمود: آیا شهادت به وحدانیت خدا می‌دهی؟ اعرابی گفت: بله! فرمود: آیا شهادت به رسالت رسول خدا می‌دهی؟ گفت: بله! رسول خدا به بلال فرمود: ندا بده، مردم فردا روزه بگیرند» (علامه حلی، ۱۴۲۴، ج ۹: ۲۲۹؛ السجستانی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۱۲).

و روی عن ابن عمر قال: «ترأى الناس الهلال، فاخبرت رسول الله أنى رأته، فصامه و امر الناس بصيامه» (علامه حلی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۵۸۹)؛ از ابن عمر نقل شده است که مردم در پی دیدن ماه بودند که من به پیامبر خبر دادم که ماه را دیده‌ام. پیامبر روزه گرفت و مردم را نیز به روزه گرفتن فرمان داد.

مردم، درباره ثبوت ماه شوال و عید فطر و خروج از شک به پیامبر مراجعه می‌کردند: «مردم در آخرین روز رمضان در تحیر بودند، تا آنکه دو نفر به مدینه آمدند و در نزد پیامبر به دیدن هلال شوال، سوگند یاد کردند. حضرت، مردم را به افطار و رفتن به مصلی برای نماز، امر فرمود» (السجستانی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۱۱).

در حدیثی از عامه درباره حکم به ثبوت ماه شوال، از سوی رسول خدا چنین آمده است: «ابن ماجه از ابی عمیر بن انس بن مالک، روایت کرده است که گفت: عموهای من که از انصار و اصحاب رسول خدا بودند، مرا حدیث کردند که هلال شوال، بر ما پنهان ماند. از این رو، فردای آن روز را روزه گرفتیم، تا آنکه در ساعت آخر روز، کاروانی وارد شد و در نزد پیامبر حضور یافت و به رؤیت هلال در شب گذشته، شهادت داد. پیامبر ﷺ مردم را به افطار و رفتن به مصلی در صبح فردا برای برپایی

نماز عید، دستور داد» (ابن ماجه، ۱۳۹۵ق، ج ۳: ۱۵۶).

حماد می گوید: «علی در کوفه بیست و هشت روز ماه رمضان را روزه گرفت. سپس هلال شوال دیده شد. امر کرد که فردی اعلان کند تا مردم یک روز را قضا کنند که ماه، بیست و نه روز است» (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۷: ۲۱۴).

این روایات دلالت دارند که پیامبر ﷺ و علی ؑ تصدی امر رؤیت هلال را خود، عهده دار بودند و متعارف و متداول چنین بوده که مردم در این زمینه ها به حکام و زمامداران مراجعه می کردند. بنابراین، با توجه به اصل و مبنای حاکمیت ولی فقیه در زمان غیبت، امر رؤیت هلال بر عهده حاکم اسلامی است.

۲-۲- روایات مطلقه و عامه

عمده روایات مطلقه ای که قائلین به حجیت حکم حاکم در رؤیت هلال به آنها استدلال کرده اند عبارتند از: مقبوله عمر بن حنظله (شیخ طوسی، ۱۳۶۴، ج ۶: ۳۰۳)؛ مشهوره ابی خدیجه (همان: ۲۱۹)؛ توفیق شریف (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۱۸: ۱۰۱)؛ مرسله فقیه (اللهم ارحم خلفائی) (مجلسی، بی تا، ج ۵: ۱۵۱)؛ روایت علی بن ابی حمزه (الفقهاء حصون الاسلام) (کلینی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۳۸)؛ موثقه سکونی (الفقهاء اماناء الرسل) (همان: ۴۶)؛ (العلماء ورثة الانبياء) (همان: ۳۱) و... که در ادامه به نقل قول و کیفیت استدلال به آنها می پردازیم.

۲-۲-۱- مقبوله عمر بن حنظله

عن عمر بن حنظله قال: سألت ابا عبد الله ؑ عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث، فتحاكموا الی السلطان و الی القضاة أ یحل ذلك؟... قلت کیف یصنعان؟ قال: «ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا... فلیرضوا به حکماً، فانی قد جعلته علیکم حاکماً، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه، فانما استخفّ بحکم الله و علینا رد و الرأدّ علینا، الرأدّ علی الله و هو علی حدّ الشکر بالله» (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۱۸: ۹۸)؛ عمر بن حنظله گفته است: از امام صادق ؑ پرسیدم: بین دو تن از دوستانمان (شیعیان) در مسائل مالی؛ مانند دین یا ارث، اختلاف پیش آمده

است و آنان به سلطان و قاضیان وابسته به حکومت رجوع کرده‌اند. آیا این مراجعه جایز است؟ چه باید بکنند؟ امام فرمود: «باید بنگرند چه کسی از شما، حدیث ما را روایت کرده است و به حلال و حرام ما آگاه است و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است... . بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام. پس در صورتی که او بر اساس موازین احکام اسلام حکم کند، ولی کسی آن را نپذیرد، استخفاف حکم الهی و مخالفت با ما صورت گرفته است و سرپیچی از فرامین ما، همان سرپیچی از فرامین الهی و در حد شرک است».

اگر چه در سند این حدیث ابهامات و اشکالاتی وجود دارد، اما عموم محدثین و فقها، طبق محتوا و دلالت آن فتوا داده‌اند و مورد قبول آنان بوده است؛ لذا آن را مقبوله نامیده‌اند. بنابراین، ضعف این روایت از جهت وجود عمر بن حنظله در سلسله سند آن با عمل صحابه بزرگوار ائمه علیهم السلام جبران می‌شود.

وجه استدلال

به این روایت از دو منظر استناد و استدلال شده است که به برخی از دیدگاه‌ها اشاره می‌شود:

دیدگاه اول: عده‌ای برای حجیت حکم حاکم، به جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» استناد کرده و اطلاق آن را دلیل شمول حکم حاکم دانسته‌اند.

دیدگاه دوم: برخی دیگر، حجیت حکم حاکم را از اطلاق جمله «فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله» به دست آورده‌اند.

بنابراین، مقتضای اطلاق حدیث آن است که تمام وظایف امام - اعم از حکم و قضا - برای فقیه جامع‌الشرائط نیز مترتب باشد که حکم به رؤیت هلال، از آن جمله است و فقیهان از سوی شارع به ولایت در آن منصوب شده‌اند.

محقق کرکی با استناد به روایت عمر بن حنظله و ادعای اجماع، معتقد است که فقیه جامع‌الشرائط در زمان غیبت در تمامی امور قابل نیابت، نایب است: «به اجماع علمای امامیه، فقیه عادل امامی - مجتهد در احکام شرعی و دارای شرایط فتوا - از سوی ائمه معصومین علیهم السلام در امور نیابت‌پذیر، نایب است؛ به مقتضای مقبوله عمر بن حنظله که امام صادق علیه السلام فرمود: «دانایان به احادیث و احکام حلال و حرام ما را حاکم شما قرار داد».

این یک نیابت کلی، در همه امور قابل نیابت از سوی ائمه است» (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۴۲-۱۴۳).

چنانچه اشکال شود که مقبوله، فقط بر منصب قضا در زمان غیبت دلالت دارد، پاسخ چنین است که اولاً: هر چند مقبوله در مورد مخاصمه است، ولی اختصاص به آن ندارد و برای تسهیل در امور مشکل شیعیان وارد شده است. ثانیاً: اعتبار [و تشریح] اصل حکم به خاطر از بین بردن تفرقه و اختلاف است؛ چه اختلاف، فعلی [باشد و] چه شأنی؛ [برای] دفع اختلاف باشد یا رفع اختلاف. شکی نیست که حکم حاکم به رؤیت هلال دفع اختلاف می‌کند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰: ۲۷۴-۲۷۵).

شیخ انصاری نیز چنین پاسخ داده است: «راوی صاحب‌نظر؛ یعنی کسی که دارای نظریه فقهی بوده و اظهار نظر او با اجتهاد همراه است که همان عالم دینی‌ای که وارث پیامبر است می‌باشد. چنین کسی، هم قاضی برای مردم است و هم والی و حاکم».

همان‌طور که در صدر حدیث مزبور از رجوع به (سلطان جور) و مراجعه به قاضی منصوب از سوی (سلطان جور) نهی شده است، در متن حدیث، مرجع ولایی و مرجع قضایی مشروع مشخص شده است تا آن نفی و نهی با این اثبات و امر چاره‌اندیشی شده باشد و گرنه منع بدون ابرام و نفی بدون اثبات و نهی بدون امر، جز تحیر مذموم و هرج و مرج مشؤوم، محصولی نخواهد داشت.

محور سؤال سائل، تنها تعیین مرجع قضایی نبود؛ بلکه مرجع ولایی نیز بوده است. لزوم تطابق سؤال و جواب، ایجاب می‌کند که در پاسخ، هر دو مطلب، مورد توجه قرار گیرد و لذا هم مسأله قضا و هم حکم حاکم و والی بازگو شده است.

واژه‌های حکم، حکومت، حکمت، حاکم، محکمه و محاکمه، همگی برگرفته از اصلی هستند که معنای اتقان، احکام، منع و مانند آن را به همراه دارد و اگر به لگام اسب «حکمه» می‌گویند، برای منع آن از انحراف از مسیر مستقیم و مانند آن است و چون والی، مانع از ظلم است، او را (حاکم) می‌گویند؛ چه اینکه قاضی را نیز در اثر منع از ظلم، حاکم می‌گویند (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۹۱-۱۹۲).

پاسخ امام خمینی علیه السلام هم چنین است: ۱- «پرسش از امام علیه السلام در خصوص قرض و ارث، از باب نمونه است و مقصود اصلی این بوده است که درباره مطلق منازعات، کسب تکلیف کند و مرجع رسیدگی به آنها را بداند. از این جهت، برای رفع ابهام با

این عبارت تأکید کرده است: «فتحاكما الى السلطان او الى القضاة».

۲- در آن زمان، نه خلفا در اموری که رسیدگی به آنها در شأن قضات بود، دخالت می‌کردند و نه قاضیان در اموری که مرجع حل آنها خلفا بودند وارد می‌شدند. پس اینکه امام علیه السلام فرمودند: «من تحاكم اليهم في حق او باطل...»، انطباق آن بر احکام، روشن‌تر است.

۳- با توجه به مناسبت عقلی بین حکم - که حرمت مراجعه به طاغوت است - و موضوع - که منازعات و اختلاف است - بدون تردید، حدیث شامل حکام جور می‌شود.

۴- استناد امام به آیه‌ای که ظهور در حکام ستمگر دارد.

۵- اینکه راوی می‌پرسد «فکیف یصنعان»، می‌خواسته است که مرجع رسیدگی حکم و قضاوت مشخص شود.

۶- اینکه امام می‌فرماید: «فلیرضوا به حکماً» منحصر کردن سخن امام به قضا، بی‌دلیل است؛ چرا که ذکر موارد یادشده در حدیث از باب نمونه است.

حاصل کلام: از این سخن امام که فرمود: «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» چنین استفاده می‌شود که امام علیه السلام، شخص فقیه را هم در امور قضایی و هم در امور مربوط به حکومت و رهبری جامعه حاکم قرار داده است؛ به‌ویژه که امام علیه السلام فرمودند: «حاکماً» و نفرمودند: «قاضیاً» (امام خمینی، بی‌تا(ب)، ج ۲: ۴۷۶-۴۷۹).

امام خمینی رحمته الله علیه با آینده‌نگری و دید الهی خود، سالها قبل از تشکیل حکومت جمهوری اسلامی، مقبوله عمر بن حنظله را بر حاکمیت ولایت فقیه در زمان غیبت منطبق دانسته و آن را به‌عنوان راز سیاسی و برنامه‌ریزی‌شده امام صادق علیه السلام برای تشکیل حکومت الهی و فراهم‌ساختن مقدمات ایجاد آن معرفی می‌نماید: «امام صادق علیه السلام برای حاکمیت ولی فقیه فرمودند: «قد جعلته علیکم حاکماً». در این نصب حضرت، راز سیاسی عمیقی نهفته است و آن برنامه‌ریزی به‌منظور تشکیل حکومتی عدل‌گستر و الهی و فراهم‌ساختن مقدمات و زمینه‌های ایجاد آن بوده است تا اگر خداوند، شیعیان را به تشکیل حکومتی الهی موفق ساخت، در آن هنگام، اندیشمندان جامعه، دچار سرگردانی نشوند و مطابق وظیفه عمل کنند. از این بالاتر آنکه در سخن امام به‌وضوح، تحریض به اقدام برای تشکیل حکومت نیز نهفته است. آری، امام صادق علیه السلام با این عمل؛ یعنی تعیین رهبری امت از جانب خود، اساسی استوار برای

امت اسلامی و نیز برای مذهب تشیع بنا نهاد؛ به طوری که اگر این طرح و برنامه در میان شیعیان منتشر شود و فقها و اندیشمندان، آن را به مردم، خصوصاً به جوامع علمی و روشنفکران برسانند، یقیناً موجب بیداری ملت‌ها و جلب توجه آنان به این امر خواهد شد؛ به‌ویژه [آنکه] طبقه جوان با آگاهی یافتن از این امر، آتش بیداری در دل‌هایشان شعله‌ور می‌شود و چه بسا این طرح باعث شود [که] شخص یا اشخاصی جهت تأسیس و برپایی حکومت اسلامی و دادگرانه به‌پاخیزند و دست بیگانگان را از سرزمین‌های اسلامی کوتاه کنند» (همان: ۴۸۱-۴۸۲).

آیه الله جوادی آملی در کتاب ولایت فقیه می‌نویسد: «آنچه در ذیل مقبوله عمر بن حنظله آمده است (فانی قد جعلته علیکم حاکماً...) در خصوص سمت قضا نیست؛ بلکه برابر آنچه که در صدر حدیث آمده [است] [فتحاكما الی السلطان او الی القضاة] مقصود، جامع میان سمت سلطنت و منصب قضاست که در پرتو ولایت و حکومت به نزاع طرفین خاتمه دهد؛ زیرا در غیر این صورت، قضا بدون حکومت، همانند نصیحت است که توان فصل خصومت را ندارد و موضوع سؤال در مقبوله عمر بن حنظله نیز تنازع در دین یا میراث است و نزاع، هرگز بدون اعمال ولایت برطرف نمی‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۲۲۲).

۲-۲-۲- مشهوره ابی خدیجه

قال: قال ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: «ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا، فاجعلوه بینکم، فانی قد جعلته علیکم قاضیاً، فتحاكموا علیه» (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۱۸: ۴)؛ ابی خدیجه - از اصحاب مورد اعتماد امام صادق علیه السلام - می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی رخ داد، برای محاکمه و رسیدگی، به یکی از حکام اهل جور مراجعه کنید، لکن بررسی کنید شخصی از خود شما که به قضاوت ما آگاهی دارد، او را بین خودتان برای قضاوت برگزینید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار دادم. به او مراجعه کنید».

این روایت، قریب به مقبوله عمر بن حنظله است. از آنجا که مشهور فقها طبق این

حدیث فتوا داده‌اند به «مشهوره» توصیف شده است و همین امر موجب جبران ضعف سند آن است و از نظر دلالت، گر چه در عبارت «فانی قد جعلته علیکم قاضیاً»، لفظ «قاضی» به کار رفته است و لفظ حاکم که در مقبوله عمر بن حنظله به کار رفته بود در اینجا وجود ندارد؛ ولی جمله «و ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور» بیانگر حکم کلی مربوط به خصومت‌هایی است که در حل و فصل آنها به زمامداران رجوع می‌شود.

تقابل میان قاضی‌بودن فقیه و عدم رجوع به سلطان جائز، نشان می‌دهد که فقیه جامع‌الشرائط، سلطان عادل است.

به بیان دیگر، خصومت‌هایی که در میان مردم رخ می‌دهد، همیشه مربوط به امور مالی و مانند آن نیست؛ بلکه گاهی مربوط به حقوق و مناصب اجتماعی است که امام در این موارد از رجوع به سلاطین جور نهی نموده و رجوع به فقیه را بر آنان واجب کرده است و این همان حاکمیت ولایت فقیه است.

سید محسن حکیم با استناد به مقبوله عمر بن حنظله «... فانی قد جعلته علیکم حاکماً» و خبر ابی خدیجه «اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حالنا و حرامنا، فانی قد جعلته علیکم قاضیاً» آورده است: «پس به درستی به اقتضای اطلاق تنزیل و تمثیل این احادیث، تمام وظایفی که برای قضات و حکام برشمرده شد، بر فقیه جامع‌الشرائط منطبق است که از جمله آن، حکم به ثبوت هلال است. پس، از روی قطع و جزم می‌توان گفت که امر هلال، یکی از وظایف معصومین علیهم‌السلام بوده است؛ زیرا بنای مسلمانان، در عصر صدور اخبار و پس از آن، چنین نبوده است که در آغاز روزه ماه رمضان و افطار ماه شوال بر روشهای یاد شده (رؤیت و بینه) بسنده کنند؛ به گونه‌ای که مثلاً هر کس به یکی از این طرق دست یافت، افطار کند و هر کس دست نیافت، روزه‌دار بماند. در این گونه موارد، به والیان امر، اعم از حاکمان و قضات مراجعه می‌کردند. هرگاه به رؤیت هلال و ثبوت آن حکم می‌شد، بی‌درنگ افطار می‌کردند» (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۸: ۴۶۰-۴۶۱).

این قول، دلیل روشنی بر حجیت حکم حاکم شرع بر ثبوت هلال است.

۲-۲-۳- توقیع شریف

عن محمد بن محمد بن عصام، عن محمد بن یعقوب، عن اسحاق بن یعقوب، قال: سألت محمد بن عثمان العمری، ان یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ عن مسائل اشکلت علیّ، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف): «اما ما سألت عنه، ارشدک الله و ثبتک، الی ان قال: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا، فانهم حجّتی علیکم و انا حجّة الله...» (شیخ صدوق، ۱۴۰۵ق: ۴۸۳-۴۸۴)؛

اسحاق بن یعقوب می گوید: از محمد بن عثمان [دومین نایب حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت صغری] خواستم نامه‌ای که در آن از مسائل مشکل سؤال کرده‌ام را به حضرت برساند. به خط مبارک، جواب نامه صادر می‌شود که... در حوادث و پیش‌آمدها به روایان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم.

آیا مقصود امام از مراجعه به روایان حدیث، صرفاً مراجعه به ناقلین حدیث است یا کسانی که مجتهد در فهم معنای حدیث هستند و قوه اجتهاد و استنباط دارند؟ آیا حکم دینی این حوادث مراد است یا حل و فصل و تدبیر سیاسی آنها در پرتو احکام دینی؟ در این زمینه امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب «البیع» با پذیرش قسم اخیر، چنین استدلال کرده است: «اگر مقصود امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قسم اول باشد، در این صورت رجوع به حدیث است، نه روایان حدیث و هر کس هم نمی‌تواند وظیفه دینی خود را از احادیث به دست آورد و اگر مقصود امام از مراجعه به روایان حدیث، قسم دوم باشد، در این صورت، وظیفه مردم است که در عصر غیبت در حوادث و رخدادهایی که برای آنها پیش می‌آید به فقها و مجتهدین واجدالشرائط مراجعه کنند».

در این توقیع شریف، رسیدگی به حوادث اجتماعی - که وظیفه دولت است - به روایان حدیث؛ یعنی فقیهان ارجاع داده شده است. حوادث واقعه، مسائل و احکام شرعی نیست؛ بلکه پیش‌آمدهای اجتماعی است که برای مردم رخ می‌دهد. بنابراین، وقتی فقیهان از سوی شارع مقدس، برای رسیدگی و پاسخ به امور اجتماعی مردم برگزیده شده باشند، امر رؤیت هلال و ثبوت آن و صدور حکم، مهم‌ترین نمونه آن است و برای همه مردم حجت خواهد بود.

مرحوم حاج آقا رضا همدانی در «مصباح‌الغیبه»، درباره توفیق شریف نوشته است: «از تدبیر در توفیق روایت شده از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - که دلیل عمده نصب ولی فقیه از سوی امام است - به دست می‌آید که فقیه متمسک به روایات ائمه علیهم‌السلام با ارجاع عوام‌الناس از سوی امام به آنان، به عنوان جانشین و قائم مقام حضرت می‌باشد تا پیروان آن حضرت، در زمان غیبت از سردرگمی به‌درآیند» (همدانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۴: ۲۸۹-۲۹۰).

وی در ادامه نوشته است: «حضرت با این توفیق خواسته‌اند با نصب روات، حجت را بر شیعیان تمام کنند، تا احدی نتواند به بهانه غیبت حضرت، از واجبات الهی تخطی نماید. این روایت، در پی بیان حجیت فتوا و روایت فقیهان نیست؛ زیرا این غرض، با جمله «فانهم حجتی علیکم» نامتناسب است. افزون بر این، اعتبار فتوای فقیهان، موجب نمی‌شود که آنان در حوادث واقعه؛ یعنی حوادث و مسائل جزئی‌ای که اتفاق می‌افتد و امام باید در آنها دخالت داشته باشد و نظر دهد، مرجع و پناه شیعه باشند... بنابراین، در نیابت فقیه جامع‌الشرائط در این گونه موارد، نباید تردید داشت» (همان).

رؤیت و ثبوت هلال، یکی از امور دینی رایج شیعیان است. شیعیان طبق احادیث متواتره یاد شده، به ائمه معصومین مراجعه می‌کرده‌اند. از این رو، در زمان غیبت و عدم دسترسی به ایشان، به راویان حدیث و فقهای جامع‌الشرائط منصوب شده از سوی امام، ارجاع داده می‌شوند؛ چرا که حوادث واقعه، اطلاق دارد و شامل همه حوادث و رویدادها می‌شود.

صاحب جواهر نیز با استناد به روایات مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه و توفیق شریف، درباره حکم حاکم دینی و ولایت فقیه نوشته است: «مراد از جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» در مقبوله عمر بن حنظله و جمله «فانی قد جعلته علیکم قاضیا» در مشهوره ابی خدیجه، ولایت عامه است و جمله «فانهم حجتی» در توفیق شریف و عبارت «فاذا حکم بحکمننا، فلم یقبل منه، فانما استخف بحکم الله» ظهور بیشتری در موضوع دارد» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱: ۳۹۴-۳۹۷).

وی در پایان، به آنان که در عبارت «انی قد جعلته علیکم حاکماً و قاضیا» و مانند آن - که در اداره نظم زمان غیبت برای شیعیان و بسیاری از امور مربوط به امام معصوم علیه‌السلام ظهور دارد - به وسوسه می‌افتند، طعنه زده است که طعم فقه را نچشیده‌اند و لحن و

رموز کلام معصومین علیهم السلام را درنیایده‌اند (همان).

حضرت امام علیه السلام نیز در ذیل توفیق شریف نوشته است: «منظور از حوادث واقعه در این روایت، مسائل و احکام شرعیه نیست؛ نویسنده [سائل] نمی‌خواهد بپرسد که درباره مسائل تازه، چه کنیم؟ چون این موضوع، از واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره وجود دارد که در مسائل، باید به فقیهان رجوع شود. در زمان ائمه علیهم السلام نیز مردم به فقیهان رجوع می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند. کسی که در زمان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد و با نایبان چهارگانه [عثمان بن سعید، محمد بن عثمان بن سعید، ابوالقاسم حسین بن روح، ابوالحسن علی بن محمد السمری] در ارتباط باشد و به حضرت، نامه بنویسد و جواب دریافت کند، می‌داند که در فراگرفتن مسائل، باید به چه کسانی مراجعه کند. منظور از حوادث واقعه، پیش آمده‌های اجتماعی و رفتاری‌های پیش آمده برای مسلمانان بوده است. وی به‌طور عام و سربسته پرسیده است: اکنون که دست ما به شما نمی‌رسد، در پیش آمده‌های اجتماعی چه کنیم؟ ... امام نیز فرمودند: به روایت احادیث ما؛ یعنی فقیهان، مراجعه کنید. آنان حجت من بر شماست و من حجت خدا بر شماست.

حضرت امام در ادامه فرموده‌اند: «معنای «حجة الله» چیست؟ شما از کلمه «حجة الله» چه می‌فهمید؟ ... آیا آنان که می‌گویند ولی امر «حجت خدا» است، مرادشان این است که او در مسائل شرعیه و بیان احکام، حجت است؟ اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: من می‌روم و امیرالمؤمنین علیه السلام حجت من بر شماست، آیا از این عبارت می‌فهمید که حضرت رفت و همه کارها تعطیل شد؟! فقط [وظیفه] مسأله‌گویی ماند که آن هم به حضرت امیر واگذار شد؟! یا [اینکه] «حجة الله»؛ یعنی همان‌گونه که رسول اعظم حجت و مرجع تمام مردم است و خدا او را تعیین کرده تا در همه کارها به او رجوع کنند [و] فقها هم مسؤول امور و مرجع عام توده‌های مردم هستند... امروز فقهای اسلام، حجت بر مردم هستند، همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت خدا بودند و همه امور به او سپرده شده بود و هر کس تخلف می‌کرد، بر او احتجاج می‌شد. فقها از سوی امام علیه السلام حجت بر مردم هستند [و] همه امور و تمام کارهای مسلمانان به آنان واگذار شده است. در امور حکومت و مشیت امور مسلمین، هر کس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد» (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۱۰۵ به بعد).

امام خمینی در جای دیگر می‌فرماید: اگر ضعف حدیث را به دلیل وجود اسحاق بن یعقوب - که در سلسله سند حدیث بوده و معتبر نیست - لحاظ نکنیم، از دو جهت بر ولایت فقیه دلالت دارد:

۱- در عبارت «اما الحوادث الواقعة...» ظاهر فرمایش امام از حوادث، احکام مربوط به آنها نیست؛ بلکه خود حوادث منظور است؛ چرا که رجوع به فقها در مورد مسائل احکام در زمان غیبت حضرت، نزد شیعیان از بدیهیات بوده و بعید است که راوی از این مطلب سؤال کرده باشد.

۲- در استدلال حضرت به اینکه «انهم حجتی علیکم و انا حجة الله»؛ آنان، حجت من بر شما و من حجت خداوندم، مقصود از حجت خدا بودن امام معصوم، این نیست که فقط بیان‌کننده احکام است؛ بلکه منظور از حجت بودن امام زمان و پدران بزرگوارش، این است که خداوند تعالی به سبب وجود ایشان و سیره و رفتار و گفتار آنان در تمام شؤون زندگی‌شان بر بندگان، احتجاج می‌کند. از جمله شؤون امامان، عدالت آنان در همه زمینه‌های حکومت است. معنای دیگر عبارت (آنان حجت‌های خداوند بر بندگانند) این است که اگر مردم در مسائل شرعی و احکام الهی از تدبیر امور تا اداره امور سیاسی و آنچه به حکومت اسلامی وابسته است، به کسانی غیر از آنان رجوع کنند، در صورتی که ایشان خود در جامعه حضور دارند، عذری در پیشگاه خداوند نخواهند داشت. پس امامان علیهم‌السلام حجت‌های خداوند بر بندگان و فقیهان نیز حجت‌های امام بر مردم هستند. علاوه بر آنچه ذکر شد، از نظر مذهب تشیع از بدیهیات است. لذا می‌توان گفت: اینکه آن حضرت فرمودند: «انهم حجتی علیکم و انا حجة الله» منظور این بوده که هر آنچه از طرف خداوند به من واگذار شده است و من در مورد آنها، حق ولایت دارم، فقها نیز از طرف من، صاحب همان اختیارات هستند. بنابراین، تمام اختیاراتی که برای امام به‌عنوان حجت خداوند بر مردمان وجود دارد، عیناً برای فقها که از جانب امام به‌عنوان حجت بر مردمان تعیین شده‌اند نیز جاری است و در دلالت حدیث بر ولایت فقیه تردید نیست (امام خمینی، بی‌تا(ب)، ج ۲: ۴۷۳-۴۷۶).

بنابراین، محقق کرکی و امام خمینی و بسیاری از فقیهان، از اطلاق «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» استفاده کرده‌اند که فقیه از سوی امام، نیابت عامه را بر عهده دارد و هر آنچه از مسائل حکومتی بر عهده امام معصوم بوده، به فقیه جامع‌الشرائط واگذار شده

است؛ زیرا وقتی امام، مردم را از مراجعه به حکام طاغوتی برحذر می‌دارد، نصب والیان شرعی و فقهای عدول، به معنای حکومت شرعی آنان در همه مسائلی است که حکام طاغوت در اختیار داشته‌اند و مردم را برای مراجعه به خود، مجبور می‌ساخته‌اند که رؤیت هلال نیز از آن جمله است.

نتیجه آنکه قائلین به ولایت عامه فقیه از این روایت و مانند آن، حجیت حکم حاکم در رؤیت هلال را نیز پذیرفته‌اند و آن را از مصادیق و موارد حکم حاکم به‌شمار آورده‌اند.

۲-۲-۴- مرسله فقیه (اللهم ارحم خلفائی)

یکی دیگر از احادیثی که برای اثبات حاکمیت ولی فقیه به آن استناد شده، روایتی است که شیخ صدوق در کتب خود با سندهای مختلف نقل کرده است. در این حدیث، امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بار خدایا! جانشینان مرا مورد لطف و رحمت خود قرار ده. سؤال شد: ای فرستاده خدا! جانشینان شما چه کسانی هستند؟ حضرت در پاسخ فرمودند: کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۱۸: ۶۶).

مرحوم مجلسی اول رحمته الله در کتاب «روضه المتقین» پیرامون سند حدیث می‌نویسد: صدوق رحمته الله این حدیث را در کتب «امالی» و «عیون الاخبار» و «من لایحضره الفقیه» به طرق معتبر نقل کرده است. بنابراین، طبق گزارش مجلسی اول، حدیث مزبور را صدوق در چند کتاب و به چند طریق که همه آنها معتبرند، نقل نموده است. پس این حدیث محذور سندی ندارد.

فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «کسانی که بعد از من می‌آیند...»، این گونه نیست که تنها در مقام معرفی جانشینان آن حضرت باشند. جانشینی پیامبر برای نقل حدیث و سنت، امری سخیف و بی‌معناست؛ زیرا حضرت رسول اکرم، راوی روایات خود نبودند تا خلیفه آن حضرت، در این امر، جانشین و قائم مقام ایشان شده باشد. پس ظاهر روایات، دلالت بر آن دارد که علمای عادل، واجد جمیع اختیارات پیامبر اکرم هستند؛ مگر آنکه دلیلی بر نفی بعضی از اختیارات باشد.

اما این توهم که مراد از «خلفا» فقط امامان معصوم است، در نهایت سستی و ضعف است؛ زیرا در روایات هرگز از «ائم» به روات حدیث تعبیر نشده است؛ چرا که آنان

گنجینه‌های علم خداوند تعالی هستند. [از طرفی] اگر مقصود نبی مکرم از خلفا، تنها امامان معصوم بود می‌فرمود: علی و فرزندان معصوم وی. مفهوم خلافت، اگر نگوییم ظهور در ولایت و حکومت دارد، قطعاً ولایت و حکومت مصداق بارز خلافت است.

شاهد بر این مطلب که فقهای جامع‌الشرائط طبق این روایت در تمام امور مربوط به حاکم اسلامی در زمان پیامبر ﷺ جانشین و خلیفه آن حضرت می‌باشند، تعبیر قرآن شریف در استخلاف حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نسبت به برادرش حضرت هارون در زمان عدم حضور چهل روزه‌اش در میان بنی اسرائیل است: «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي...» (اعراف(۷): ۱۴۲). این استخلاف برای بیان احکام نبود؛ بلکه تمام امور دینی و سیاسی و اجتماعی مربوط به اداره امور قومش را نیز شامل می‌شد.

۲-۲-۵- صحیحۀ قداح (ان العلماء ورثة الانبياء...)

مرحوم کلینی در کتاب ارزشمند کافی (کتاب فضل علم) روایتی را نقل می‌کند که بر موضوع بحث دلالت دارد. روایت بدین شرح است: «قداح از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هر کس در جست‌وجوی دانش، راهی را بیوید، خداوند به وسیله آن او را به بهشت رهنمون می‌سازد [تا آنجا که فرمود: دانشمندان، وارثان پیامبرانند. پیامبران دانش به ارث گذاشته‌اند؛ نه درهم و دینار. هر کس از این میراث بهره‌ای گیرد، از حظی وافر برخوردار شده است]» (کلینی، ۱۳۱۴ق، ج ۱: ۳۴).

بر اساس این حدیث شریف، فقها وارثان پیامبران معرفی شده‌اند؛ پیامبرانی که صاحب ولایت عامه بر مردمان بوده‌اند. پس باید بپذیریم که آنچه در اختیار آنان بوده است، به فقها نیز منتقل می‌شود؛ مگر مواردی که ثابت شود انتقالش به دیگران ممکن نیست. اما بی‌تردید، حق ولایت و حاکمیت قابل انتقال است که مقصود همان ولایت قراردادی و اعتباری است؛ مانند خلافتی که خداوند برای حضرت داود عَلَيْهِ السَّلَام قرار داد و پیامبر اکرم ﷺ به امر خداوند، علی عَلَيْهِ السَّلَام را به‌عنوان خلیفه خویش و رهبر امت اسلامی تعیین کرد.

بنابراین، ولایت پیامبر؛ یعنی اولی بودن حضرتش بر مؤمنین نسبت به خودشان در امور راجع به حکومت و زمامداری به فقها انتقال می‌یابد. انحصار وراثت انبیا در علم و

روایت، از این روایت فهمیده نمی‌شود؛ زیرا مسلم است که پیامبر اکرم دارای شئون مختلفی بود که به ائمه اطهار به ارث رسید.

آری، همچنان که امامان به‌عنوان جانشینان رسول اکرم برای حکومت بر تمام مردم منصوب شدند، فقها نیز به‌عنوان جانشینان ایشان جهت حکومت جزئی و محدود منصوب شده‌اند و فرق بین ائمه و فقها از این جهت، همانند فرق بین حاکم یک کشور و فرماندارانی است که از طرف او در مناطق مختلف آن کشور به‌کار گمارده می‌شوند؛ یعنی جعل خلافت برای فقها در رتبه جعل آن برای ائمه نیست (امام خمینی، بی‌تاب)، ج ۲: ۴۸۲-۴۸۸).

۲-۲-۶- موثقه سکونی (الفقهاء امناء الرسل...)

سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فقیهان امانتداران پیامبرانند، مادامی که داخل در دنیا نشوند. به آن حضرت عرض شد که دخول در دنیا چیست؟ فرمود: دنباله‌روی از پادشاه. اگر چنین کردند، نسبت به دیتان از آنان پروا کنید» (کلینی، ۱۳۱۴ق، ج ۱: ۴۶).

فرمایش حضرت، مبنی بر اینکه «فقها امانتداران پیامبرانند»، قدر مسلم این معنا را دربردارد که آنان امانتداران رسول اکرم در تمامی شئون مربوط به رسالت آن حضرت هستند که روشن‌ترین آن، رهبری امت و گسترش عدالت در جامعه و ایجاد همه مقامات و لوازم و شرایط آن است.

۲-۲-۷- روایت علی بن ابی حمزه (لان الفقهاء المؤمنین حصون الاسلام...)

ابی حمزه از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: «... زیرا مؤمنان فقیه، دژهایی استوار برای اسلامند؛ همان‌گونه که دژهای اطراف شهر، حافظ آن است». اینکه گفته شده (فقیه، حصن اسلام است؛ چنانکه دیوارهای بلند اطراف شهر حافظ آن است)، تنها وقتی معنا پیدا می‌کند که او در مقام ولایت و حکومت، دارای تمامی حقوق و اختیاراتی باشد که پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام دارا بودند.

سیدمحمد آل بحرالعلوم، درباره ولایت ولی فقیه و حاکم اسلامی در زمان غیبت، پس از ادعای اجماع، با ابتنای به نصوص معتبره زیادی، استدلال کرده است که آنچه

برای امام معصوم ثابت است، برای فقیه هم به طور استقلالی ثابت خواهد بود؛ مگر مواردی که با دلیل خاص، استثنا شده باشد؛ از جمله احادیث: «اللهم ارحم خلفائی»، «ان العلماء ورثة الانبياء»، «الفقهاء ائمة الرسل»، «الفقهاء حصون الاسلام» و توقیع شریف و مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه.

وی همچنین گفته است: «بنا به تبادل عرفی روایات، فقیه، جانشین امام معصوم علیه السلام بر رعیت [و عموم الناس] است و در مقام بیان یک قاعده کلیه متذکر شده است: مردم [باید] در تمام امور دینی روزمره که نیازمند نظر کارشناسی امام است به آنان مراجعه کنند... . افزون بر این احادیث، اهل تتبع با مراجعه به فتاوی فقیهان، آشکارا موارد بسیاری را می یابند که به اجماع، به وجوب رجوع به فقیه فتوا داده اند. با این وجود، نص خاصی درباره آن وارد نشده است و این جز استفاده ولایت عامه از اخبار و ضرورت عقل نیست» (آل بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳: ۲۲۱-۲۳۴).
از این قول نیز نتیجه می گیریم که حاکم شرع و ولی فقیه در تمام امور، از جمله در امر رؤیت و ثبوت هلال، دارای نیابت عامه است.

۳- سیره مسلمین

۳-۱- سیره مسلمین در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

سیره و روش رسول اکرم چنین بوده که شخصاً عهده دار زعامت و ریاست جامعه مسلمانان بود و کلیه امور مسلمین را در سطح کلی و جزئی اداره می نمود؛ مخصوصاً پس از هجرت به مدینه که اسلام تقویت و توسعه یافت و جنگ ها شروع شد. رسول خدا همه امور کشور اسلامی را از قبیل اعزام نماینده رسمی به شهرها و تعیین قضات و ارسال مأمورین برای جمع آوری زکات و استخدام سربازان و تهیه وسایل جنگی و حتی در بسیاری موارد، فرماندهی میدان جنگ و این قبیل امور که با زعیم و رئیس کل مملکت است، انجام می داد تا آنجا که وقتی هم به همراه لشکر اسلام به عزم جهاد از شهر مدینه خارج می شد، برای اداره و سرپرستی مردم، شخصی را جانشین خود قرار می داد تا مردم بلا تکلیف و سرگردان نمانند.

در روایات نیز اشاره شده است که مردم در زمان رسول اعظم صلی الله علیه و آله در این امر مهم؛ یعنی رؤیت هلال، همچون سایر کارهای دینی و اجتماعی، به آن حضرت مراجعه و

کسب تکلیف می‌کردند: «مردم با روزه پیامبر، روزه می‌گرفتند و با افطار آن حضرت، افطار می‌کردند و چون نزدیک ماه رمضان برای شرکت در یکی از غزوات قصد حرکت کردند، اصحاب به ایشان گفتند: ای پیامبر! ما با روزه گرفتن شما روزه می‌گرفتیم و با افطار و عید شما، عید؛ حال در غیبت شما چه کنیم؟ رسول خدا فرمودند: با رؤیت هلال، روزه بدارید و با رؤیت آن، روزه بگشایید» (محدث نوری، ۱۴۰۹-۱۴۰۸ق، ج ۷: ۴۰۶).

این کسب تکلیف از آن حضرت، بیانگر آن است که همیشه در این امر مهم از او پیروی می‌کرده‌اند.

شیخ طوسی در «تهذیب الاحکام» به تصدی و سیره پیامبر اعظم در امر هلال و رجوع مردم به آن حضرت برای شهادت و اعلان هلال، اشاره کرده است. وی پس از رد ثبوت هلال با عدد و ثبوت آن با رؤیت نوشته است: «و ما ثبت ایضاً من سنة النبی ﷺ انه كان يتولّى رؤية الهلال و يلتمس الهلال و يتصدى لرؤيته و ما شرعه من قبول الشهادة عليه و الحكم فيمن شهد بذلك في مصر من الامصار»؛ (شیخ طوسی، ۱۳۶۴، ج ۴: ۱۵۵-۱۵۸). براساس آنچه از سنت پیامبر ثابت شده است، آن حضرت، خود متولی رؤیت بود و به جست‌وجوی هلال برمی‌خاست و بر رؤیت هلال، نظارت نموده و شهادت بر رؤیت را تشریح می‌کرد و بر اساس شهادت مسلمانان، از هر شهری، حکم به اثبات هلال می‌فرمود.

۳-۲- سیره مسلمانان در زمان ائمه علیهم‌السلام

شیخ طوسی حدیث دیگری را درباره تصدی امر رؤیت هلال و صدور حکم ثبوت ماه شوال از حضرت علی علیه‌السلام نقل کرده است: «... عبدالله بن سنان، عن رجل - نسی حماد بن عیسی اسمہ - قال: صام علی علیه‌السلام بالكوفة، ثمانية و عشرين يوماً شهر رمضان، فراوا الهلال، فامر منادياً ان ينادي، اقضوا يوماً، فان الشهر تسعة و عشرون يوماً» (همان: ۱۵۸)؛ عبدالله بن سنان از مردی - که حماد اسم او را از یاد برده - روایت می‌کند: علی علیه‌السلام بیست و هشت روز از ماه رمضان را روزه گرفت. مردم هلال شوال را دیدند. به دستور آن حضرت، منادی ندا داد: مردم یک روز قضا به‌جا آورند که ماه رمضان، بیست و نه روز بوده است.

۳-۳- سیره مسلمان در زمان غیبت

سید عبدالاعلی سبزواری در پاسخ منکرین حجیت حکم حاکم در رؤیت هلال می‌نویسد: «مناقشه برخی متأخرین درباره حجیت حکم حاکم، مخالف با فطرت مؤمنان است؛ زیرا مردم در پایان ماه شعبان و رمضان به سوی اقامتگاه مرجع دینی خود هجوم می‌برند تا حکم روزه خود را از حیث وجوب و تحریم بپرسند. این سیره تا زمان معصوم ادامه داشته است» (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰: ۲۷۶).

همچنین نقل شده است که در زمان مرحوم میرزای شیرازی «در یکی از سالها به میرزای شیرازی می‌گویند: شیعیان، ماه را رؤیت نکرده‌اند، ولی اهل سنت ادعا می‌کنند که ماه را دیده‌اند. میرزا می‌گوید: کسانی که از آنان ماه را دیده‌اند برای شهادت بیایند. آنان را به خدمت میرزا آوردند و ایشان پس از اطمینان به وثاقت آنان، حکم به رؤیت هلال داد» (مجله حوزه، ش ۵۰-۵۱: ۳۶).

۴- دلیل عقلی

همان دلیلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را شامل می‌شود؛ به‌ویژه پس از این مدت که از غیبت آن بزرگوار می‌گذرد و شاید هزاران سال دیگر ادامه یابد.

آیا می‌توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آنان معین نکرده باشد و آیا خردمندان است که بگوئیم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمین و پریشانی احوال آنها رضایت داده است و...؟ آری لزوم حکومت به منظور بسط عدالت، تعلیم و تربیت، حفظ نظام جامعه، رفع ظلم، حراست از مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان از بدیهی‌ترین امور است و در این موارد بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی نیست.

احکام عبادی - سیاسی - اجتماعی اسلام از قبیل حج، حدود و تعزیرات الهی، اموال (خمس، انفال و زکات)، دفاع و جهاد، حفظ نفوس، اعراض، دماء و اموال مسلمین، غنایم، حجر و تفلیس، سیاست داخلی و خارجی و... همانا در پرتو حکومت قابل اجرا است. استنباط عقل از این مجموعه احکام، آن است که مسؤول و زعیم آن، ضرورتاً باید

اسلام‌شناس، متخصص، عادل و پرهیزگار باشد که مصداق آن فقیه جامع‌الشرائط است.

امام خمینی علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند: «احکام الهی اعم از مالی یا سیاسی یا حقوقی که نسخ نشده [است]؛ بلکه تا روز قیامت همین بقای احکام، اقتضا می‌کند [که] حاکم و والی‌ای باشد تا متکفل حفظ و اجرای قانون الهی باشد؛ برای آنکه هرج و مرج پیش نیاید؛ برای اجرای احکام الهی [چاره‌ای] جز وجود حاکم نیست» (امام خمینی، بی تا (ب)، ج ۲: ۴۶۱).

سید عبدالاعلی سبزواری، حجیت حکم حاکم را با استناد به سیره عقلا چنین بیان می‌کند: «اعتبار حکم حاکم از مسلمات عقلی است در نزد مردم؛ زیرا هر ملت و مذهبی در امور دینی و دنیایی، به‌ویژه امور عامه و اجتماعی، دارای حکم و حاکمند. پس مقتضی و شرایط حجیت در حکم حاکم جامع‌الشرائط موجود است و مانعی در میان نیست، ناگزیر حکم او معتبر است. بنابراین، صحیح خواهد بود که گفته شود: هر موردی که مردم از روی فطرت خود به حاکم مراجعه می‌کنند تا وقتی که منعی از سوی شارع مقدس صورت نپذیرد، حکم حاکم در آن مورد، اعتبار دارد» (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰: ۲۷۳ و ۲۷۶).

نظریه دوم؛ عدم حجیت قول حاکم در ثبوت هلال

مرحوم بحرانی در کتاب «حدائق»، با رد حجیت قول حاکم شرع و فقیه، در ثبوت هلال گفته است: «آیا با ثابت شدن رؤیت هلال نزد حاکم شرع و صدور حکم، عمل به آن بر مکلف لازم است؟ یا اینکه خود مکلف [اگر ماه را ندید] از دو شاهد، رؤیت آن را بشنود؟ بر اساس ظاهر کلام فقهای امامیه، مکلف باید به حکم حاکم شرع عمل کند» (بحرانی، بی تا، ج ۱۳: ۲۵۸-۲۶۱). وی پس از بررسی ادله باب قضا و شهادت، از باب مناقشه گفته است: «خلاصه، نهایت چیزی که از اخبار (مثل مقبوله عمر بن حنظله «فاذا حکم بحکمنا» به قرینه سیاق و مقام استفاده می‌شود، این است که منظور از مراجعه به حاکم شرع، در فتوای در احکام شرعی و دعاوی و قضاوت در خصومات و حقوق الهیه است» (همان).

وی در ادامه گفته است: «مراد از لفظ امام در صحیحه محمد بن قیس «اذا شهد عند

الامام شاهدان...» (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۷: ۱۹۹) امام معصوم است» (بحرانی، بی تا، ج ۱۳: ۲۵۸-۲۶۱).

نقد و بررسی قول صاحب حدائق

در مورد این نظریه پاسخ‌های متعددی ارائه شده است؛ از جمله:

۱- مقبوله برای تسهیل و گره‌گشایی از کار شیعیان وارد شده است. اگر چه مورد روایت، مخاصمه است، اما به آن اختصاص ندارد؛ زیرا مورد، مخصص نیست و جمله «فأنی قد جعلته علیکم حاکماً» کلی است و همه مسائل مورد ابتلا را شامل می‌شود.

۲- تشریح اصل حکم، برای رفع اختلاف (اختلافات فعلی و شأنی) است. بی‌تردید حکم به رؤیت هلال، اختلافات شأنی را از میان برمی‌دارد. سبزواری در این باره نوشته است: «ان اعتبار اصل الحکم انما هو لأجل قطع التفرقة والاختلاف فعلاً او شأناً، رفعاً او دفعاً و لاریب فی تحقق الأخير فی مثل رؤیة الهلال» (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰: ۲۷۵)؛ اعتبار اصل حکم، برای از میان بردن تفرقه و (رفع یا دفع) اختلاف (اختلافات فعلی و شأنی) است. بی‌تردید، حکم حاکم به رؤیت هلال، اختلاف را در جایی که احتمال اختلاف وجود دارد، دفع می‌کند.

بنابراین، در جایی که مردم برای دفع اختلاف، به فقیه مراجعه می‌کنند، فقیه موظف است با ولایت داده شده از جانب امام به او، عهده‌دار این کار شود.

۳- امام به فقیهان شیعه، همان منصبی را اعطا کرده که در آن روزگار، برای قاضیان اهل سنت وجود داشته است. آنان، در مسائلی چون امور حسبیه، اعلان هلال و... دخالت می‌کرده‌اند و این دخالت، بدعت به‌شمار نمی‌رفت، بلکه بر اساس عرف به آنان واگذار می‌شد و از شؤون قاضیان، به‌شمار می‌رفت. امام با اعطای وظایف قاضی عامه به فقیهان جامع‌الشرائط، ولایت بر امور عامه، از جمله اثبات هلال را به آنان واگذار (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۸: ۴۶۱).

۴- هیچ فقیهی نمی‌تواند به بی‌سرپرست ماندن جامعه اسلامی در روزگار غیبت، ملتزم شود؛ فقیهانی که مقبوله عمر بن حنظله و مانند آن را به مورد نزاع و خصومت محدود کرده‌اند و اطلاق جعل حاکم را در غیر این مورد، انکار کرده‌اند، در مسائل اجتماعی و سیاسی و موضوعات و رویدادهای مهم، حکم حاکم را نافذ دانسته‌اند و آن

را به عنوان اصل مسلم و غیر قابل تردید تلقی کرده و گفته‌اند: ثبوت هلال، به طور قطع از شئون حاکم اسلامی است؛ زیرا به اقتضای اطلاق مقبوله عمر بن حنظله، آنچه برای قاضیان جور نهی شده، برای قاضیان و حاکمان اسلامی ثابت است (عراقی، بی تا: ۳۰).

۵- در کتاب (انبیاء) (۲۱): ۷۳؛ قصص (۲۸): ۴۱؛ توبه (۹): ۱۲ و سنت (محدث نوری، ۱۴۰۹-۱۴۰۸ق، ج ۷: ۱۲۷؛ حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۸: ۲۹۰)، در موارد بسیاری، لفظ امام، به غیر امام معصوم، اطلاق شده است که قبلاً به برخی از آنها اشاره شد.

مرحوم نراقی، یکی دیگر از قائلین به عدم حجیت قول حاکم در رؤیت هلال، در کتاب «مستندالشیعه» پس از نقل کلام قائلین به حجیت و ادله آنان و مناقشه در ادله ایشان گفته است: «آیا پذیرش قول حاکم در ثبوت هلال، واجب است یا نه؟» ایشان پس از تقویت صورت دوم (عدم وجوب قبول قول حاکم در رؤیت) به ادله آن پرداخته و گفته است: دلیل اول، اصل عدم پذیرش قول حاکم در ثبوت هلال است. دلیل دوم، اخباری است که وظیفه روزه گرفتن و افطار را معلق به رؤیت هلال یا گذشت سی روز از ماه کرده است. دلیل سوم، اخباری است که در مورد هلال از متابعت شک و ظن، نهی کرده‌اند و قول حاکم نیز بیش از ظن را نمی‌رساند (پس قولش در ثبوت هلال، حجت نیست) (نراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰: ۴۱۸-۴۲۰).

نقد و بررسی قول مرحوم نراقی

در پاسخ به این ادله می‌توان گفت:

- ۱- «الاصل دلیل حیث لادلیل»؛ استناد به اصل در جایی است که دلیل وجود ندارد. در مورد اثبات هلال به حکم حاکم، با وجود ادله معتبری که در قول اول گذشت، جایی برای جریان اصل عملی، نخواهد بود.
- ۲- اخبار ذکر شده در مورد رؤیت، دلالت بر حصر حقیقی ندارند؛ زیرا اگر روایاتی که راه ثبوت هلال را منحصر در رؤیت کرده، بپذیریم، معنایش این خواهد بود که گذشت سی روز، بینه، تواتر، شیاع و... حجت نباشند.
- ۳- حکم حاکم در رؤیت هلال مشمول روایات نهی از ظن و گمان نیست؛ زیرا همانند سایر امارات به اندازه کافی، دلیل بر حجیت آن وجود دارد.
- ۴- فقها بر این مطلب تصریح کرده‌اند که قلمرو حکم حاکم، اعم از فتوا می‌باشد و موضوعات خارجی مانند عدالت، فسق و نسب افراد را دربرمی‌گیرد؛ به عنوان نمونه،

صاحب جواهر، پیرامون حرمت نقض حکم حاکم در رؤیت هلال می‌نویسد: «رد حکم حاکم چه در موضوعات منخاصمه و چه در غیر آن، مانند عدالت، فسق، اجتهاد، نسب و غیر آنها حرام است» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۱۶: ۳۵۹).

محمد جواد مغنیه، حکم حاکم را در ثبوت هلال از باب دلیل علمی می‌پذیرد؛ نه از باب حکم حکومتی: «هرگاه حاکم شرع، به اول رمضان یا اول شوال بودن فردا حکم کرد، عمل به حکم حاکم، به اجماع، برای کسانی که علم دارند به اینکه حاکم به دلایل غیر مشروع استناد نموده، حرام است و نیز عمل به حکم حاکم در صوم و افطار، برای آنان که می‌دانند استناد حکم حاکم از طرق معتبر شرعی بوده است، به اجماع واجب است. در این صورت، وجوب قبول حکم حاکم، از باب علم‌آوردن است، نه از باب پذیرش حکم حاکم در ثبوت هلال» (مغنیه، ۱۹۶۵م، ج ۲: ۴۶).

آیه‌الله خوئی، پس از نقل ادله مشهور (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۱۸: ۱۹ و ۱۰۱) و پاسخ آنان گفته است: «اول: حاصل آنچه گفته شد این است که دلیل روشنی بر حجیت حکم حاکم نداریم. دوم: دلیل لفظی معتبری دال بر نصب ابتدایی قاضی - که اجتهاد در آن شرط است - نداریم؛ بلکه [ادله] بر قاضی تحکیم در مرافعات دلالت دارند و بر فرض پذیرش شمول قاضی ابتدایی، ملازمه‌ای بین این نصب و نفوذ حکمش در هلال، ثابت نیست. سوم: شارع مقدس در هلال، بر طرق مقرر (رؤیت، بینة و شیاع) بسنده کرده است. چهارم: همان‌گونه که مکلف برای ثبوت غروب و جواز افطار، نمی‌تواند به حکم حاکم عمل کند و باید خود او راه‌های اثبات آن را پی‌گیرد، هلال ماه رمضان و شوال نیز چنین است و هیچ خصوصیتی بین هلال و دخول غروب در افطار وجود ندارد.

نقد و بررسی قول آیه‌الله خوئی

پاسخ فرمایشات ایشان را در لابلای مطالب گذشته و ادله قائلین به حجیت متذکر شدیم و گفتیم که:

اولاً: ادله در حد تواتر وجود داشت؛ **ثانیاً:** در ذیل مقبوله عمر بن حنظله پاسخ داده شد که اختصاص به قضاوت ندارند؛ **ثالثاً:** راه‌های مذکور برای ثبوت هلال از طرف شارع مقدس، نافی طرق دیگر نیستند و ادله مذکور پیرامون حکم حاکم، راه‌های ثبوت

را منحصر ندانسته و نافی طرق دیگر نیست؛ **رابعاً**: بنای مسلمین در عصر صدور اخبار و پس از آن چنین نبوده است که در آغاز روزه ماه رمضان و شوال اگر ماه را رؤیت نمی‌کردند به روشهای یادشده بسنده کنند؛ بلکه در این‌گونه موارد به والیان امر اعم از حاکمان و قضات مراجعه می‌کردند.

نظریه سوم؛ تفصیل در ثبوت رؤیت هلال به حکم حاکم

آیا حکم حاکم، زمانی که مستند به بیّنه و شهادت دو نفر عادل است با زمانی که مستند به رؤیت و علم خودش است، در حجیت فرق دارد؟ صاحب مدارک با تردید، دو احتمال را ذکر کرده است: «آیا گفته حاکم شرعی به‌تنهایی در ثبوت هلال کافی است؟ دو وجه در مسأله [متصور] است؛ وجه اول، این است که [بگوییم]: بله. وجه دوم این [است] که بگوییم: احتمال دارد کافی نباشد؛ زیرا گفته امام علیه السلام (لا اجیز فی رؤیة الهلال الا شهادة رجلین عدلین)؛ اجازه نمی‌دهم در رؤیت هلال، مگر شهادت دو مرد عادل را اطلاق دارد» (موسوی عاملی، ۱۴۱۰ق، ج: ۶، ۱۷۰). صاحب جواهر پس از نقل سخن صاحب مدارک و روایت یاد شده می‌نویسد: «این معنا که در رؤیت هلال، تنها شهادت دو مرد عادل را اجازه می‌دهم؛ نه شهادت دو فرد فاسق یا دو فرد مجهول را - همان‌گونه که عامه بر آنند - همچنین شهادت یک نفر عادل را نمی‌پذیریم. مقصود آن نیست که رؤیت هلال، منحصر در شهادت دو فرد عادل است؛ چرا که به‌ضرورت فقه، هلال با شیع و با حکم حاکم؛ چه مستند به بیّنه باشد و چه غیر آن، ثابت می‌شود» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج: ۱۶، ۳۵۹). بنابراین، امام علیه السلام نمی‌خواهد حجیت حکم حاکم را در صورتی که مستند به علم خودش باشد، رد کند؛ همان‌گونه که در صدد ردّ حجیت رؤیت، تواتر، شیع و گذشت سی روز از ماه شعبان و رمضان نیست.

نقض حکم حاکم در رؤیت هلال در کتاب و سنت

آیا حکم حاکم در شرع - در ثبوت هلال - قابل نقض است؟ از کتاب و سنت و اقوال فقیهان به‌دست می‌آید که عدم جواز نقض آن، فی‌الجمله اجماعی است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب (۳۳): ۳۶)؛ هیچ مرد و زن مؤمنی

مجاز نیست در کاری که خدا و پیامبرش، حکم کردند، اختیاری داشته باشد و هر کس از خدا و پیامبرش، نافرمانی کند، سخت در گمراهی فرو افتاده است. اگر حاکم شرع اسلامی و فقیه جامع الشرائط را جانشین حجت خدا در احکام شرع بدانیم، طبق این آیه شریفه، نقض و سرپیچی از حکم حاکم شرع، جایز نیست و اطاعت از آن لازم است.

با توجه به حدیث شریف مقبوله عمر بن حنظله، عدم جواز نقض حکم حاکم از منظر سنت، صریحاً به دست می‌آید: «...فاذا حکم بحکمنا، فلم یقبل منه، فانما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا، الراد علی الله تعالی و هو علی حد الشّرك بالله» (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۱۸: ۹۹). بر اساس این حدیث، امام صادق علیه السلام، راویان حدیث؛ یعنی همان مجتهد جامع الشرائط و ولی فقیه را تأیید فرموده و سرپیچی از احکام و فرامین آنان را سرپیچی از فرمان الهی و حرام دانسته و فرموده است: «اگر راویان حدیث، طبق فرامین ما حکم صادر کردند و از آنان پذیرفته نشد، استخفاف فرمان الهی و دست رد بر فرامین ماست. راد بر ما، راد بر خدا خواهد بود که در حد شرک به خدا است.»

اقوال برخی از فقیهان در نقض حکم حاکم

مرحوم آیه الله خوئی نقض حکم حاکم جامع شرایط را، مگر در موارد علم به خلاف، حتی برای مجتهد دیگر جایز ندانسته است. وی گفته است: «حکم الحاكم الجامع للشرائط، لایجوز نقضه، حتی لمجتهد آخر، الا اذا علم مخالفته للواقع، او كان صادراً عن تقصیر فی مقدماته» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۱۱)؛ نقض حکم حاکم [و فقیه جامع الشرائط] حتی برای مجتهد دیگر نیز جایز نیست؛ مگر اینکه به خلاف واقع بودن حکم حاکم علم داشته باشیم یا او در به دست آوردن مقدمات حکم [مثل: بینه]، کوتاهی کرده باشد که در این دو صورت، نقض آن جایز خواهد بود.

امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب بیع مکاسب، پیروی از حاکم را در دولت اسلامی، بر دیگر فقیهان لازم دانسته و گفته است: «فالقیام بالحکومة و تشکیل اساس الدولة الاسلامیة من قبیل الواجب الکفائی علی الفقهاء العدول، فان وفق احدهم بتشکیل الحکومة، یجب علی غیره الاتباع» (امام خمینی، بی تا(ب)، ج ۲: ۴۶۵)؛ قیام برای تشکیل حکومت و دولت

اسلامی - که از واجبات کفایی است - بر تمامی فقیهان عادل لازم است. اگر یکی از آنان، به تشکیل حکومت اسلامی موفق گردید، پیروی از او بر مجتهدین دیگر، لازم خواهد بود.

ایشان در مورد حکم حکومتی میرزای شیرازی در حرمت تنباکو فرموده‌اند: «این حکم، حکم حکومتی بود [که] برای فقیه دیگر هم واجب‌الاتباع [بود] ... [میرزای شیرازی] روی مصالح مسلمین و به‌عنوان ثانوی، این حکم حکومتی را صادر فرمودند» (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۱۱۳).

بنابراین، طبق نظریه امام خمینی، نقض حکم حاکم، حرام و پیروی از او، حتی برای مراجع دیگر لازم خواهد بود.

اطاعت حکم حاکم در ثبوت هلال برای مجتهد دیگر

آیا حکم حاکم بر ثبوت هلال، بر همگان، حتی مراجع، واجب است؟ از میان اقوال برخی از فقیهان، چنین به دست می‌آید که حکم به ثبوت هلال از سوی حاکم شرع، بر همگان، حتی برای مراجع دیگر نیز نافذ و حجت است.

صاحب جواهر در این زمینه می‌نویسد: «بل الظاهر، عدم الفرق فی ذلک، بین الحاکم الآخر و غیره. فیجب الصّوم، او الفطر، علی الجمیع» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۱۶: ۳۶۰)؛ در لزوم پیروی از حکم حاکم، در رؤیت هلال، فرقی بین حاکم دیگر و غیر او نیست. همگان به پیروی از حکم حاکم موظفند با حکم او روزه بدارند یا روزه را بگشایند.

اگر شنونده، مجتهد باشد، آیا بایستی از حاکم، درباره مستند حکم، استفسار کند؟ صاحب جواهر در پاسخ گفته است: «قلت: قد یقوی فی النظر، عدم وجوب استفساره، ضرورة کون ذلک منه حکماً، فیجب اتباعه، لاطلاق ما دل علیه» (همان)؛ به نظر من، از ظاهر ادله برمی‌آید، استفسار لزومی ندارد. افزون بر این، سخن صادر شده از او، حکم است و اطلاق ادله، ایجاب می‌کند که بدون استفسار، اطاعت شود.

صاحب عروه نیز گفته است: حکم حاکم، [تنها] ویژه مقلدین او نیست؛ بلکه برای مراجع دیگر نیز نافذ است: «لایختص اعتبار حکم الحاکم بمقلّديه، بل هو نافذ بالنسبة الی الحاکم الآخر ایضاً، اذا لم یثبت عنده خلافة» (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۱: ۳۷۰)؛ اعتبار و حجیت حکم حاکم، ویژه مقلدین او نیست، بلکه تا هنگامی که خلاف آن ثابت نشده

است، بر حاکم دیگر نیز نافذ است.

آیه‌الله خوئی رحمته‌الله در ذیل مسأله یادشده از عروه گفته است: «و علی تقدیره، فلا یفرق فیہ بین مقلدیه و مقلدی غیره، بل حتی المجتهد الآخر و ان کان اعلم و الناس کلهم مقلدوه و لامقلد لهذا المجتهد الحاکم اصلاً، بمقتضی اطلاق الدلیل» (خوئی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۱۱۴)؛ در صورت پذیرش حجیت قول حاکم در حجیت نفوذ آن، بین مقلدان او و مقلدان مراجع دیگر، تفاوتی نیست. همه وظیفه دارند پیروی کنند؛ بلکه مجتهد دیگر، هر چند اعلم باشد و همه مردم مقلد او باشند و فقیه حاکم، هیچ مقلدی نداشته باشد، به اطلاق ادله، موظف است از حاکم پیروی کند.

سید محسن حکیم با تمسک به اطلاق ادله، به حجیت حکم حاکم برای عموم، حتی برای غیر مقلدین او قائل است: «لایختص اعتبار حکم الحاکم بمقلدیه، لاطلاق دلیل نفوذ الحکم و وجوب قبوله و حرمة رده» (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۸: ۴۵۹-۴۷۰)؛ اعتبار حکم حاکم، به مقلدین او اختصاص ندارد؛ زیرا ادله نفوذ حکم حاکم و وجوب اطاعت از آن و حرمت رد حکم حاکم، به صورت مطلق صادر شده است.

وی در مورد عمومیت حکم حاکم و اطلاق آن، به اطلاق روایت محمد بن قیس (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۷: ۱۹۱) و توقیع اسحاق بن یعقوب (همان، ج ۱۸: ۱۰۱)، استشهاد کرده است.

امام خمینی رحمته‌الله در «تحریر الوسیله» گفته است که حکم حاکم، به مقلدینش اختصاص ندارد: «لایختص حکم الحاکم، بمقلدیه، بل حجة علی حاکم آخر» (امام خمینی، بی تا، ج ۱: ۲۷۹)؛ حکم حاکم، به مقلدینش اختصاص ندارد، بلکه برای حاکم و مجتهد دیگر هم حجت است.

تزام قول فقها با حکم حاکم اسلامی

اگر ولایت عامه فقها را در زمان غیبت به واسطه نصب عام از سوی ائمه علیهم‌السلام پذیرفتیم و یکی از آنها به عنوان حاکم اسلامی و ولی فقیه، حکم به ثبوت هلال کرد، آیا دیگران مجاز به مخالفت با او هستند؟

در این زمینه شیخ انصاری می‌نویسد: «اگر بپذیریم که فقها حجت و نایب امام علیه‌السلام می‌باشند و در رویدادها باید به آنان مراجعه شود و کار و نظر فقیه، همچون کار امام و

نظر اوست و تجاوز از آن جایز نیست، پس مزاحمت سایر فقها نیز با فقیهی که سرپرستی کاری را به عهده دارد و یا انجام کاری را در پیش دارد، جایز نیست؛ زیرا تصرف فقیه حاکم مثل تصرف امام است و مزاحمت با او در حکم مزاحمت با امام است، به علاوه در صورت مزاحمت فقیه با حکم حاکم، اختلال نظام پیش می‌آید و مصالحی که مربوط به حکام است مختل می‌شود؛ همان‌گونه که در روزگار ما مدعیان حکومت و مزاحمان با حکم حاکم بسیار شده‌اند. به هر حال از آنچه گفتیم روشن شد که مزاحمت فقیهی با فقیه دیگر در دستورات یا کارهای او ناروا می‌باشد» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق: ۱۵۷).

نظر عامه پیرامون حکم حاکم در رؤیت هلال

علمای عامه متابعت از حکام را در رؤیت هلال لازم می‌دانند؛ گر چه مستند حکم آنها قول یک نفر عادل باشد. در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» این‌گونه آمده است: برای حفظ وحدت بین مسلمین، اگر حاکم بر ثبوت هلال حکم کرد، روزه بر عموم مسلمین واجب خواهد بود؛ هر چند این حکم، مخالف عقیده بعضی مذاهب باشد و بر اساس دیدگاه شافعیان می‌افزاید: «الشافعیه قالوا: یشرط فی تحقق الهلال، وجوب الصّوم بمقتضاه علی الناس ان یحکم به الحاکم، فمتی حکم به، وجب الصّوم علی الناس، ولو وقع حکمه عن شهادة واحد عدل» (الجزیری، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۷۱۷)؛ اثبات هلال و وجوب روزه، مشروط به حکم حاکم است. پس هرگاه او، به وجوب روزه حکم داد، روزه بر مردم واجب می‌شود، گر چه حکم وی مستند به یک عادل باشد. مفهوم ظاهر عبارت این است که نه تنها حجیت حکم حاکم نزد شافعیان پذیرفته است، بلکه دیگر راهها بدون تأیید حاکم بی اثر خواهد بود.

در کتاب فوق بر اساس عقیده حنبلیان، مالکیان و حنفیان نیز آمده است: «لایشترط فی ثبوت الهلال و وجوب الصّوم، بمقتضاه علی الناس، حکم الحاکم و لکن، لو حکم بثبوت الهلال بناءً علی ایّ طریق فی مذهبه، وجب الصّوم علی عموم المسلمین» (همان)؛ ثبوت هلال و وجوب روزه، به حکم حاکم، مشروط نیست، ولی اگر حاکم از طریقی بر ثبوت هلال حکم کند، بر مردم لازم است که روزه بدارند.

تفصیل بین هلال رمضان و شوال

برخی از فقهای اهل سنت در حجیت حکم حاکم با استناد به علم خود بین هلال رمضان و شوال، قائل به تفصیل شده و حکم او را در اول ماه رمضان پذیرفته و در اول ماه شوال نپذیرفته‌اند. شیخ نظام در کتاب «الفتاوی الهندیة» می‌نویسد: «إذا رأى الامام او القاضي، هلال رمضان وحده، فهو بالخيار بين ان ينصب من يشهد عنده و بين ان يأمر الناس بالصوم، بخلاف هلال الفطر و الاضحى» (شیخ نظام، بی‌تا، ج ۱: ۱۹۷)؛ اگر امام یا قاضی، هلال رمضان را به تنهایی بنگرد، مختار است که مردم را به روزه دستور دهد یا کسی را نصب کند که از جانب او به رؤیت هلال، شهادت دهد. ولی در هلال فطر و عید قربان، نمی‌تواند به علم خودش فتوا دهد.

وی می‌افزاید: «و لو رأى الامام وحده، او القاضي وحده، هلال شوال، لا يخرج الى المصلی و لا يأمر الناس بالخروج و لا يفطر سراً و لاجهراً» (همان)؛ اگر امام یا قاضی، به تنهایی، هلال شوال را ببیند، نباید به سوی مصلی رود و مردم را بدان دستور دهد. او نباید در آشکار و پنهان، افطار کند.

ابن رشد در «بداية المجتهد» در حجیت قول حاکم نسبت به ثبوت هلال، بین ماه رمضان و شوال قائل به تفصیل شده است. وی [پس از آنکه ثبوت هلال را طبق نقل حدیث نبوی ﷺ «صم للرؤية» با رؤیت دانسته] گفته است: اگر به واجب شدن روزه با خبر بر رؤیت، اجماع نبود، بعید بود که وجوب روزه را با آن بپذیریم. از این رو، آنان که در ثبوت هلال، بین رؤیت و خبر به رؤیت، در ثبوت ماه رمضان و شوال فرق گذاشته‌اند، در ثبوت ماه رمضان و وجوب صوم و عدم آن، بین رؤیت و خبر بر رؤیت، فرق گذاشته‌اند؛ چون در اینجا برای جلوگیری از ادعای فساق در رؤیت هلال، سد ذرایع ممکن است. از این رو، شافعی گفته است: «اگر خوف تهمت بود، با اعتقاد به فطر، از خوردن و آشامیدن خودداری کند» (ابن رشد قرطبی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۲۲۹).

حکم حاکم اهل سنت در ثبوت هلال

یکی از مسائل مهم و مورد ابتلای جامعه اسلامی در امر رؤیت و ثبوت هلال - به ویژه در ایام حج و انجام مناسک و ماه مبارک رمضان و شوال - حجیت یا عدم حجیت حکم قاضی اهل سنت - بر اساس بینه‌ای که نزد آنان حجت است - به حلول

ماه ذی‌الحجه یا ماه مبارک رمضان و شوال، برای امامیه است.

برخی از فقیهان به حجیت و جواز عمل به فتوا و حکم عامه در امر هلال، فتوا داده‌اند. صاحب جواهر، در امر مناسک حج و روز عرفه، آن را از باب تقیه پذیرفته است: «موضوع بسیار مهم و مورد احتیاج، این است که آیا در صورت حکم قاضی اهل سنت، بر اساس بینه، به ثبوت هلال و ثابت‌بودن خلاف آن در نزد ما - به‌گونه‌ای که روز هشتم ذی‌الحجه (یوم ترویه)، در نزد آنان عرفه باشد - وقوف شیعه بر اساس حکم آنان، صحیح است و از حج واقعی کفایت می‌کند؟ این مورد، از احکام تقیه است و تکلیف به غیر آن دشوار است یا کفایت نمی‌کند. از این‌رو، قول به اجزا بعید نیست؛ زیرا این از موارد حکم به حرج است و امکان دارد علم به خلاف، در سالهای بعد - که قضای آن را به‌جا آورد - پیش آید» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۱۶: ۳۲).

حضرت امام علیه السلام درباره اطاعت از حکم قاضی اهل سنت درباره ثبوت ماه ذی‌الحجه نزد آنان گفته است: «در صورت ثابت‌شدن هلال ذی‌حجه، در نزد قاضی اهل سنت و حکم بدان و ثابت‌نشدن در نزد ما، در صورت امکان عمل بر طبق مذهب حق، بدون تقیه و خوف، باید بر طبق مذهب حق عمل کرد و در غیر این صورت، پیروی از آنان - اگر مخالفت با واقع آشکار نشود - واجب و حج صحیح است؛ بلکه بعید نیست که در صورت علم به مخالفت، حج صحیح باشد و مخالفت با آنان جایز نباشد؛ بلکه در درستی حج، با عمل بر خلاف تقیه اشکال است» (امام خمینی، بی‌تا(ج)، ج ۱: ۴۴۱).

امام خمینی علیه السلام در «الرسائل» در بحث تقیه و در لزوم متابعت از حکم حاکمان عامه، به سیره ائمه علیهم السلام استشهاد کرده است که آنان بیش از دویست سال در امر حج و وقوف به عرفات و منی، با عامه، همگام بوده‌اند و هیچ مورخی مخالفت آنان را نقل نکرده است: «پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا هنگام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از آن تا هنگام غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ائمه معصومین و اصحاب و شیعیان آنان، بیش از دویست سال به تقیه دچار بوده‌اند و همراه امیرالحاج - که از سوی حاکمان اهل سنت تعیین می‌شدند - به حج می‌رفتند و وقوف به عرفات و مشعر و منی را با آنان انجام می‌دادند؛ زیرا وقوف به عرفات و افاضه و کوچ به مشعر و منی در دست آنان بود و این امور از شؤون سلطنت و حکومت است. بی‌تردید در این سالهای دراز، روزی به نام یوم‌الشک تحقق یافته است، اما چیزی دال بر جواز تخلف از حکام عامه یا در سنواتی

که نزد شیعیان ثابت بوده و اعاده حج را لازم دانسته باشند، از ائمه معصومین صادر نشده است. این از نشانه‌های اثربخشی تقیه در موضوعات و اجزاء وقوف به عرفات و منی در غیر وقت خودش می‌باشد» (امام خمینی، بی‌تا(الف)، ج ۲: ۱۹۶).

ایشان همچنین در ادامه گفته است: «هیچ یک از مورخان، نقل نکرده‌اند که یکی از امامان، در این مناسک، مخالفت کرده باشند و جداگانه وقوف به عرفات و مشعر و منی داشته باشند. اگر یک مرتبه هم چنین مخالفتی کرده بودند به ما رسیده بود. بنابراین، ائمه علیهم‌السلام به حکم حاکمان اهل سنت عمل می‌کرده‌اند و عمل ائمه برای ما حجت است» (همان).

آیه‌الله شیخ محمدعلی اراکی رحمته‌الله نیز ثبوت هلال را حتی در صورت علم به خلاف نزد قاضی عامه کافی دانسته است: «ثبوت هلال، نزد قاضی عامه، کافی است؛ حتی برای کسی که علم به خلاف یا شک در صحت حکم وی دارد، جایز است پیروی کند و مجزی است، حتی برای قاطع به خلاف» (افتخاری گلپایگانی، ۱۳۷۲: ۳۴۲).

از نظر آیه‌الله سیدابوالقاسم خوئی رحمته‌الله، اگر علم به خلاف در حکم قاضی عامه داشتیم، اگر عمل به وظیفه، هر چند به‌طور تقیه ممکن نبود، استطاعت ساقط شده و حج بدل به عمره می‌شود: «اگر ماه، نزد قاضی اهل سنت ثابت شد و بر طبق آن حکم نمود... اگر علم به خلاف، فرض شود و انسان بداند روزی را که به حکم قاضی [اهل سنت]، نهم ذی‌الحجه قرار داده‌اند، در واقع روز هشتم است، در این صورت، وقوف با آنان کافی نیست. در این حال، اگر مکلف، تمکن از عمل به وظیفه داشته باشد، ولو به وقوف اضطراری در مزدلفه، بدون محذور - حتی محذور تقیه - باید به وظیفه عمل نماید، در غیر این صورت، حج او بدل به عمره می‌شود و حجی نخواهد داشت. چنانچه همین سال را استطاعت دارد و برای سالهای بعد استطاعت ندارد، وجوب حج از او ساقط می‌شود، مگر اینکه استطاعت تازه‌ای پیدا کند» (همان).

آیه‌الله سیدمحمد رضا گلپایگانی رحمته‌الله، در صورت علم به خلاف حکم حاکم اهل سنت نیز در صورت تقیه، قائل به صحت حج است: «هرگاه هلال [ذی‌الحجه] نزد قاضی عامه ثابت شود و نزد شیعه ثابت نشده باشد، لکن از جهت تقیه ناچار به متابعت باشند و از عمل به وظیفه خود خائف باشند، اقوی صحت و کفایت همین حج است از حجة الاسلام، هر چند عالم به خلاف باشند و اگر بدون خوف، متمکن از عمل به وظیفه

باشند، احوط آن است که با آنها رجاءاً متابعت کند و بعد واجب است عمل به وظیفه نمایند، حتی با عدم علم به خلاف» (همان: ۳۴۳).

آیه‌الله ناصر مکارم شیرازی، با استناد به سیره، با علم به خلاف، تبعیت از فقیهان عامه را در رؤیت هلال، جایز و صحیح دانسته است: «ما معتقدیم که اگر یقین داشته باشیم که اوّل ماه آنها درست نیست، تبعیت کردن جایز و حج صحیح است. در تمام طول تاریخ پیامبر اکرم و ائمه علیهم‌السلام شنیده نشده است که در یک سال، ائمه به پیروانشان گفته باشند که از روی احتیاط روز دیگری را به عرفات بروند، در حالی که امیرالحاج هم از طرف خلفای جور تعیین می‌شد و همه به دنبال آن حرکت می‌کردند. پس، از این جهت مشکلی نیست» (مکارم شیرازی، ۸۶/۹/۲۴).

ادله حجیت حکم حاکم اهل سنت در ثبوت هلال

برای اثبات این مدعا به بعضی از احادیث باب تقیه کتاب الصوم و سائل الشیعه استناد شده است:

- عن عیسی بن منصور: «كنت عند ابي عبدالله عليه السلام، في اليوم الذي يشك فيه، فقال: يا غلام! اذهب، فانظر، أ صام السلطان ام لا؟ فذهب ثم عاد، فقال: لا. فدعا بالغذاء فتغذينا معه» (حر عاملی، ۱۳۸۳ق، ج ۷: ۹۴)؛ در یوم‌الشک، نزد امام صادق بودم. حضرت به غلامش فرمود: برو ببین سلطان روزه گرفته یا نه؟ غلام رفت و برگشت و گفت: روزه نگرفته است. حضرت غذا خواست و ما با آن حضرت غذا خوردیم.

- ابي‌جارود گفت: «از امام باقر عليه السلام، در سالی از سالها، درباره تردید در روز عید قربان پرسیدم. زمانی خدمت آن حضرت رسیدم که برخی از مردم قربانی می‌کردند. امام فرمود: فطر روزی است که مردم افطار کنند و عید قربان هم روزی است که مردم قربانی کنند و عید بگیرند و روزه اول ماه رمضان، روزی است که مردم روزه می‌گیرند» (همان: ۹۵).

پاسخ ادله یادشده

در پاسخ گفته می‌شود که حمل این روایات بر تقیه به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا در روایت اول، ممکن است گفته شود که مردم در یوم‌الشک به امام عليه السلام مراجعه کرده بودند و افرادی از طرفداران سلطان در جمع بودند و امام از باب تقیه چنین حکمی

فرمودند. روایت دوم نیز بر عیدگرفتن مردم در آن روز، به پیروی از حاکم یا سلطان، ظهور دارد. امام نیز در پاسخ سؤال‌کننده فرمودند: در روزه، عید فطر و قربان و ثبوت هلال ماه رمضان همچون مردم عمل کنید. در این روایت دو نکته قابل برداشت است؛ اولاً: قول امام در متابعت از حاکم، تصریح ندارد و ثانیاً: امام، امر را به تحقیق و بررسی از سوی مردم ارجاع داده‌اند و این از تقیه به‌دور نیست.

در نتیجه باید گفت: گر چه برای حجیت حکم حاکم عامه بر ثبوت هلال به این دو روایت و احادیث دیگر استدلال شده است، اما از تقیه به‌دور نیست. در این باره، سه حدیث در همان باب و سائل آمده است که یکی از احادیث را بیان می‌کنیم:

از خلاد بن عماره نقل شده است: «امام صادق فرمودند: در یوم‌الشک بر ابی‌العباس صفاح وارد شدم [در حالی که] من آن روز را به‌یقین جزء ماه رمضان می‌دانستم. او [در حالی که] غذا می‌خورد، گفت: یا ابا‌عبدالله! امروز جزء ماه رمضان نیست؟ گفتم: برای چه یا امیرالمؤمنین؟ روزه ندارم، مگر این که تو روزه بگیری، افطار ندارم، مگر به افطار تو. پس ابی‌العباس گفت: نزدیک بیا. پس نزدیک شدم و با او غذا خوردم در حالی که به خدا قسم می‌دانستم آن روز جزء ماه رمضان است» (همان).

از مجموع آنچه گذشت، نکات ذیل به‌دست می‌آید:

- فقها خلیفه و جانشین امام معصومند (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۲۰۵).
- فقیه عادل در همه امور (دینی و دنیایی) حق ولایت و سرپرستی دارد (نراقی، ۱۴۱۷: ۲۷).
- سمت نیابت فقیه از جانب امام در زمان غیبت ثابت است (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۴۳).
- حکم و قضا بر عهده فقهاست (شیخ طوسی، بی تا: ۳۶۰).
- فقها از جانب امام زمان ولایت دارند (شیخ مفید، ۱۴۱۰ق: ۸۱۰).
- فقها، خلیفه امام در امور سیاسی و حکومتی‌اند (امام خمینی، بی تا (ج)، ج ۱: ۴۸۲).
- اطاعت از فقیه، اطاعت از اولی‌الامر است (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۱۱: ۳۹۵).

نتیجه‌گیری

در این قسمت برای نتیجه‌گیری از مجموعه بحث پیرامون حجیت حکم حاکم اسلامی و ولی فقیه جامع‌الشرائط در ثبوت هلال به کلام آیه‌الله بروجردی رحمته‌الله اشاره می‌شود: «به عقیده ما رهبری سیاسی اسلام، پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حق علی علیه‌السلام و ائمه معصومین علیهم‌السلام و انجام آن در صورت قدرت، از وظایف آنان بوده است. از این رو، خواص از شیعه همچون زراره و محمد بن مسلم در این گونه مسائل به ائمه مراجعه می‌کردند. چون شیعه همیشه نمی‌توانسته در امور حکومتی به ائمه رجوع کند و از طرفی غیبت امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نیز پیش‌بینی می‌شده است، بدون شک اصحاب ائمه پرسیده‌اند که اگر رجوع به ائمه علیهم‌السلام ممکن نباشد و یا امام، غایب باشد، در کارهای حکومتی به چه کسی مراجعه کنیم؟ ائمه، از مراجعه به طاغوتها نهی کرده‌اند. لذا بدون تردید افراد با صلاحیتی را به‌عنوان مرجع امور سیاسی تعیین کرده‌اند. البته این سؤال و جوابها از کتابهای حدیث، ساقط شده و فقط حدیث عمر بن حنظله و ابی خدیجه به‌دست ما رسیده است. حال که روشن شد ائمه برای انجام کارهای حکومتی، حتماً کسانی را تعیین کرده‌اند، ناگزیر باید گفت: فقیه عادل را تعیین کرده‌اند؛ چون کسی از علما، تعیین و نصب غیر فقیه را نگفته است، پس یا باید بگوییم اصلاً کسی را نصب نکرده‌اند و یا بگوییم فقیه عادل را نصب کرده‌اند» (منتظری، ۱۳۶۲: ۵۲-۵۷).

با این توضیحات، نصب فقیه عادل به حکومت و ولایت از سوی ائمه معصومین قطعی است و تمام ادله‌ای که فقها برای ولایت عامه فقیه ذکر کرده‌اند، برای اثبات حجیت حکم حاکم در رؤیت هلال، کاربرد و کارآیی دارند. در اندیشه سیاسی عالمان شیعی، ولایت از آن معصوم است و هر فرد دیگری با فرض اینکه دارای صلاحیت‌های لازم باشد، به نیابت از امام، اعمال ولایت می‌کند؛ به این معنا که ولایت، بعد از خدا و پیامبر از آن معصوم است و در دوران غیبت، عالمان دین به نیابت از امام، آن سمت الهی را تصدی می‌کنند.

اعلام عید فطر؛ وظیفه حکومت یا مرجعیت؟

از آنجا که برخی از مردم گمان می‌کنند، مسأله رؤیت و ثبوت هلال که جزء موضوعات خارجیه است، تقلیدی است و از این رو، به مراجع عظام تقلید مراجعه

می‌کنند، لذا جهت پاسخ به این سؤال که آیا مسألهٔ اعلام رؤیت هلال از وظایف مراجع تقلید است یا وظیفهٔ رهبر سیاسی - مذهبی و حاکم شرع - به عبارت دیگر، اعلام عید فطر، وظیفهٔ حکومت است یا مرجعیت؟ - به نقل پاره‌ای از سخنان آیه‌الله معرفت رحمته‌الله می‌پردازیم: «در این عصر، مردم در ابواب فقهی مختلف، مثل نماز، روزه، حج، زکات، خمس و... و عموم عبادات و معاملات با مراجعه به فقها در جهت رفع تکلیف و عمل به احکام شرعی اقدام می‌کنند و در این زمینه، مشکل چندانی ندارند. مشکل مردم در پاره‌ای مسائل اجتماعی - سیاسی، مانند اقامهٔ حدود الهی، اقامهٔ نماز جمعه و عید، اعلام جهاد و صلح، اخذ وجوهات شرعی، تشکیل حکومت و ده‌ها مسألهٔ اجتماعی - سیاسی دیگر است. برخی فکر می‌کنند [که] این امور، همچون احکام شرعی فقهی، با تقلید از یکی از مراجع تقلید حل می‌شود. اما آیا مسائلی چون اعلام روز اول ماه مبارک رمضان و روز عید فطر و روز عید قربان و... همچون وجوب نماز و بیان احکام فقهی است؟ و اصولاً آیا مسائل سیاسی - اجتماعی اسلام که عمدتاً مربوط به تشکیل حکومت و از شؤونات حاکم اسلامی است، قابل تقلید است؟ اینجاست که مسألهٔ تفکیک میان رهبری سیاسی - مذهبی با مرجعیت تقلید مطرح می‌شود.

وظیفهٔ مردم در قبال برخی مسائل دینی با ابهام روبه‌روست! یکی از این مسائل، مسألهٔ اعلام رؤیت هلال در ابتدای ماه مبارک رمضان و یا اعلام عید فطر است. مردم واقعاً نمی‌دانند در این مسأله به مراجع تقلید مراجعه کنند یا از رهبر سیاسی - مذهبی و حاکم شرع اطاعت کنند.

برای پاسخ به این پرسش، باید معیارها و شرح وظایف و حوزهٔ کاری مرجعیت تقلید و حکومت اسلامی را بشناسیم، آن‌گاه ببینیم مسألهٔ حکم به ثبوت رؤیت هلال و اعلام عید با کدام یک از این ویژگی‌ها سازگاری دارد. در این راستا، توجه به نکات ذیل ضروری است:

۱- ادلهٔ وجوب تقلید از فقها از باب رجوع جاهل به عالم است که فقط در محدودهٔ بیان احکام شرعی فقهی اعتبار دارد و شامل موضوعات احکام نیست؛ زیرا تشخیص موضوع با خود مکلف است و تقلید در آن جایز نیست و چون ثبوت رؤیت هلال از موضوعات است، قابل تقلید نیست.

۲- در علم فقه، نظر فقیه و مرجع تقلید، از موارد و معیارهای اثبات رؤیت هلال،

ذکر نگردیده و آثار شرعی بر قول فقیه و مرجع تقلید (بما هو فقیه و مفتی) مترتب نشده است.

۳- صدور حکم حکومتی، جزء اختیارات و وظایف حاکم شرع اسلامی است و صدور این گونه احکام و اوامر در موضوعات، حجیت شرعی دارد و لازم الاتباع است. علاوه بر آنکه در این خصوص، حکم حاکم از موارد اثبات کننده حکم شرعی و طریقه ثبوت رؤیت هلال نیز شمرده شده است. لذا اعلام ثبوت رؤیت هلال و اعلام عید، منحصرأ از اختیارات حاکم شرع و رهبری سیاسی - مذهبی است.

۴- صدور حکم حکومتی نمی تواند دارای تکثر و اختلاف باشد. از این رو، از شئون حاکم اسلامی است؛ بر خلاف احکام شرعی فقهی که قابل تکثر و محل ابراز آراء و نظرات مختلف است.

۵- مرد بودن اول ماه رمضان و عید فطر در چند روز، موجب هرج و مرج و سرگردانی مؤمنین و اختلال در نظام جامعه شیعه می گردد.

۶- ممکن است بعضی ادعا کنند [که] چون مورد ثبوت رؤیت هلال ماه شوال، نظیر موارد دوران امر بین المحذورین است - یعنی یا رؤیت هلال و عید ثابت است که وجوب افطار را به دنبال دارد و از موارد امر به معروف (وجوب افطار) خواهد بود و یا رؤیت هلال و عید ثابت نیست و حرمت افطار را به دنبال خواهد داشت و از موارد نهی از منکر (حرمت افطار) خواهد بود - در نتیجه بر مجتهدین و مراجع تقلید از باب امر به معروف و نهی از منکر لازم و واجب است که در این مسأله دخالت و اظهار نظر کنند. ولی این شبهه با اندک دقتی برطرف می شود؛ چون امر به معروف و نهی از منکر در جایی است که معروف و منکر قطعی و مسلم باشند، تا بتوان به آن امر یا از آن نهی کرد و ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر شامل مورد بحث که غالباً مقطوع الوجوب و الحرمة نیست و اصل وجوب و حرمت آن مشکوک است، نمی شود. مضافاً بر اینکه در این صورت، باید همه مردم در مسأله ثبوت رؤیت هلال دخالت کنند؛ چون امر به معروف بر همه مسلمانان واجب است. به علاوه همچنان که گفتیم، ثبوت هلال از موضوعات است و در موارد اشتباه در این گونه موضوعات - در صورتی که علم به حکم شرعی وجود داشته باشد - لازم نیست اشتباه و غفلت او را گوشزد کرد.

۷- از آنجا که مردم گمان می کنند این مسأله تقلیدی است، به مراجع عالی قدر

مراجعه می‌کنند؛ در حالی که واقعاً این‌گونه نیست. لذا سکوت در برابر این مسأله به دلیل اغراء به جهل روا نیست و بایستی مردم را آگاه کرد. در این مسأله، بین فقیهانی که قائل به اتحاد آفاق هستند و غیر آنان، تفاوتی نیست؛ زیرا بنا بر این قول، فقط محدودهٔ رؤیت هلال گسترده‌تر می‌گردد. خلاصه اینکه با توجه به معیارها و ویژگی‌هایی که در مسألهٔ ثبوت رؤیت هلال و اعلام عید وجود دارد، این امر از اختیارات انحصاری حاکم شرع و رهبری سیاسی - مذهبی است (معرفت، ۱۳۸۴، ش ۴۳: ۲۶۲).

منابع و مأخذ

۱. قرآن الکریم.
۲. آل بحرالعلوم، سیدمحمد، بلغة الفقیه، تهران، انتشارات امام صادق علیه السلام، ج ۴، ۱۴۰۳ق.
۳. ابن اثیر، النهایة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۳ق.
۴. ابن تیمیه، السیاسة الشرعية، قاهره، دارالکتب العربی، ۱۹۶۹م.
۵. ابن رشد قرطبی، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۶ق.
۶. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ق.
۷. افتخاری گلپایگانی، آراء المراجع، قم، دارالقرآن، ج ۴، ۱۳۷۲.
۸. الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۳ق.
۹. السجستانی، سنن ابی داود، قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۱۰. امام خمینی، سیدروح الله، الرسائل، قم، مؤسسه اسماعیلیان، بی تا (الف).
۱۱. -----، تحریر الوسیله، قم، دارالعلم، بی تا (ج).
۱۲. -----، صحیفه نور، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۱-۱۳۷۱.
۱۳. -----، کتاب البیع، قم، اسماعیلیان، بی تا (ب).
۱۴. -----، ولایت فقیه، بی جا، انتشارات سید جمال، ۱۳۶۵.
۱۵. بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، قم، اسراء، ۱۳۷۹.
۱۷. حداد عادل، غلامعلی و همکاران، دانشنامه جهان اسلام، تهران، مؤسسه فرهنگی - هنری کتاب مرجع، ۱۳۸۸.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۳ق.
۱۹. حسینی شیرازی، سیدمحمد، الفقه، بیروت، دارالعلوم، ج ۲، ۱۴۰۹ق.

۲۰. حکیم، سیدمحسن، مستمسک العروة، قم، مؤسسه دارالتفسیر، ۱۴۱۶ق.
۲۱. خوئی، سیدابوالقاسم، مستند العروة الوثقی، قم، مطبعة العلمية، ۱۴۰۹ق.
۲۲. -----، منهاج الصالحین، قم، مدينة العلم، ج ۲۷، ۱۴۱۰ق.
۲۳. دیلمی، ابی یعلی، المراسم العلویه، قم، مجمع جهانی اهل بیت، ۱۴۰۵ق.
۲۴. سیزواری، سیدعبدالاعلی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، قم، دفتر معظم له، ج ۴، ۱۴۱۳ق.
۲۵. شهید اول، الدروس الشرعية فی الفقه الامامیه، قم، جامعه مدرسین، ج ۱، ۱۴۱۲ق.
۲۶. -----، ذکرى الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۳۷۶.
۲۷. شهید ثانی، مسالك الافهام، قم، دارالهدی، بی تا.
۲۸. شیخ انصاری، المكاسب، قم، مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۲۹. شیخ طوسی، النهایه، بی جا، انتشارات قدس محمدی، بی تا.
۳۰. -----، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ۱۳۶۴.
۳۱. شیخ مفید، الارشاد، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۹ق.
۳۲. -----، مقنعه، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۳. شیخ نظام، الفتاوی الهندیة فی مذهب... ابی حنیفه، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۳۴. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبه و کشف الحیره، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ق.
۳۵. -----، من لایحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ج ۳، ۱۴۱۴ق.
۳۶. طباطبای یزدی، سیدمحمدکاظم، عروة الوثقی، سیداحمد کتابچی، تهران، ۱۳۷۱.
۳۷. عراقی، ضیاءالدین، کتاب القضاء، بی جا، بی تا، بی تا.
۳۸. علامه حلی، حسن بن یوسف، ایضاح الفوائد، (چاپ حسین موسوی کرمانی)، قم، ۱۳۸۷-۱۳۸۹.
۳۹. -----، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۵ق.
۴۰. -----، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، تحقیق مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۲۴ق.
۴۱. قاسمی، محمدعلی و همکاران، فقیهان امامی و عرصه های ولایت فقیه، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴.
۴۲. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول و فروع کافی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۳ق.
۴۳. -----، فروع الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ۱۳۶۷.
۴۴. متقی هندی، علی، کنز العمال، تصحیح صفوه سقا، موسسه الرساله، ۱۴۰۹ق (۱۹۸۹م).

۴۵. مجله حوزه، مصاحبه با آية الله سيدرضى شيرازى، ش ۵۰-۵۱.
۴۶. مجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، دارالكتب الاسلاميه، بى تا.
۴۷. -----، روضة المتقين، بنياد فرهنگى اسلامى حاج محمدحسين كوشانپور، ۱۳۹۳-۱۳۹۹ق.
۴۸. محدث نورى طبرسى، حسين، مستدرک الوسائل، بيروت، آل البيت، ۱۴۰۹-۱۴۰۸ق.
۴۹. محقق حلى، جعفر بن حسن، شرايع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، تهران، منشورات اعلمى، ۱۳۸۹ق.
۵۰. محقق كركى، جامع المقاصد، قم، بى تا، ۱۴۱۵ق.
۵۱. -----، رسائل، تحقيق محمد حسون، قم، كتابخانه آية الله مرعشى، ۱۴۰۹ق.
۵۲. معرفت، هادى، «اعلام عيد فطر وظيفه حكومت يا مراجع؟»، فصلنامه فقه اهل بيت، سال يازدهم، پاييز ۸۴، ش ۴۳.
۵۳. مغنيه، محمدجواد، الفقه على المذاهب الخمسه، تهران، مؤسسة الصادق، ۱۴۱۶ق.
۵۴. -----، فقه الامام جعفر الصادق، بيروت، دارالعلم للملئين، ۱۹۶۵م.
۵۵. مقدس اردبيلى، مجمع الفائدة و البرهان، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۱۸ق.
۵۶. مكارم شيرازى، ناصر، درس خارج فقه، ۱۳۸۶/۹/۲۴.
۵۷. منتظرى، حسينعلى، البدر الزاهر فى صلاة الجمعة و المسافر، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ۱۳۶۲.
۵۸. -----، دراسات فى ولاية الفقيه، قم، بى تا، ۱۴۱۱ق.
۵۹. موسى خلخالى، سيدمحمد مهدى، حاكميت در اسلام، تهران، آفاق، ۱۴۰۲ق.
۶۰. موسى عاملى، سيدمحمد، مدارك الاحكام فى شرح شرايع الاسلام، مشهد، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۰ق.
۶۱. نجفى، محمدحسن، جواهرالكلام، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۹۸۱م.
۶۲. نراقى، ملااحمد، مستند الشيعة فى احكام الشريعة، مشهد، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷ق.
۶۳. همدانى، آقارضا، مصباح الفقيه، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۱۶ق.
۶۴. -----، مصباح الفقيه، تهران، بى تا، ۱۳۶۵.